



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# دفاع از اهل بیت رسول خدا علیه السلام

روش شناسی شیخه پراگتی در کتاب  
(اهل بیت از خود دفاع می کنند)

دکتر همدان درخشان

دکتر محمد محسن القرب پرست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دفاع از اهل بیت راستین رسول خدا صلی الله علیه و آله: نقدي بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می کنند

نویسنده:

## جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

رادنگار

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۹	دفاع از اهل بیت راستین رسول خدا صلی الله علیه و آله: نقدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می کنند
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	پیشگفتار
۲۱	بخش اول: خانه ی سبّ استدلال
۲۱	اشاره
۲۳	مقدمه
۲۳	مهدویت اعتقاد مشترک اسلامی است
۲۳	اشاره
۲۵	۱ - مهدویت در دو صحیح «بخاری» و «مسلم»
۲۹	۲ - کتب اهل تسنن درباره ی حضرت مهدی علیه السلام
۳۲	متعهد سنت مشترک اسلامی است
۳۲	متعهد در اهل تسنن
۳۴	ناآگاهی نویسنده از منطق قرآن
۳۴	۱ - ملاک وحدت تحقیق است؛ نه تقلید
۳۶	۲ - مکتب اهل بیت علیهم السلام نه سیره ی صحابه
۴۰	۳ - قیچی کردن آیات در بحث علم غیب!!
۴۲	۴ - نویسنده آیه ی قرآن را توهین می شمارد!!
۴۴	۵ - کمی یاران انبیا علیهم السلام از دیدگاه قرآن
۴۵	۶ - تصریح به تکلم حیوانات در قرآن
۴۸	بی اطلاعی نویسنده از علوم روز
۵۳	ادعای بدون دلیل
۵۷	بخش دوم: اتهامات واهی و روش های غیر علمی

۵۷	.....	اشاره
۵۹	.....	مقدمه
۶۰	.....	اتهامات نویسنده به ائمه علیهم السلام و بزرگان شیعه
۶۰	.....	اشاره
۶۰	.....	۱ - ادعای تغییر قبله از مکه به کوفه!!
۶۳	.....	۲ - قاتلان امام حسین علیه السلام شیعیان ائمه علیهم السلام نیستند!!
۶۶	.....	۳ - شیعیان اهل سنت را نجس نمی دانند!!
۶۹	.....	۴ - شیعیان خون و مال سنی ها را مباح و حلال نمی دانند.
۷۰	.....	۵ - ادعای دم داشتن اهل تستن!!
۷۱	.....	۶ - ناآگاهی از فقه
۷۱	.....	الف - صیغه
۷۲	.....	ب - سن ازدواج
۷۳	.....	۷ - ناآگاهی از کراهت گوشت الاغ
۷۴	.....	۸ - گناه پدران بر دوش فرزندان نیست: طعن بر زُراه!!
۷۶	.....	تحریف، تقطیع و دست بردن در اقوال ائمه علیهم السلام و شیعیان
۷۶	.....	۱ - پاره پاره کردن حدیث «اللّٰه سماکم الرافضه»
۸۱	.....	۲ - تقطیع کلام امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه
۸۳	.....	۳ - تحریف و دست بردن نویسنده در کلام حضرت فاطمه علیها السلام
۸۵	.....	۴ - تحریف و تقطیع حدیث برای متهم کردن شیعیان
۸۶	.....	۵ - تقطیع حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و تهمت به امیرمؤمنان علیه السلام
۸۸	.....	۶ - تقطیع حدیث و تهمت به هشام بن حکم
۹۰	.....	۷ - تغییر کلام بزرگان شیعه در بحث متعه و خمس
۹۱	.....	ترجمه های اشتباه و سوء استفاده از آن
۹۱	.....	۱ - توهین به امام مجتبی علیه السلام
۹۲	.....	۲ - ترجمه ی غلط و تهمت به شیعه
۹۴	.....	۳ - توهین به امیرمؤمنان علیه السلام

۹۶	سخنان خنده آور و فکاهی نویسنده
۹۹	بخش سوم: بحران هویت
۹۹	اشاره
۱۰۱	مقدمه
۱۰۲	سردرگمی در تعیین سن نویسنده
۱۰۳	ناآگاهی از نام بزرگان شیعه و کتب آن ها
۱۰۷	ادعای همکاری با مرحوم آقای خویی
۱۰۹	نویسنده نام راویان حدیث را نمی داند!!
۱۱۱	نویسنده نام ائمه علیهم السلام را نیز نمی داند!!
۱۱۲	ادعای مرجعیت و آیت الله عظمایی
۱۱۵	نویسنده پرورش یافته ی محیط سنی است
۱۱۸	بررسی برخی ملاقات های نویسنده با علما
۱۱۸	اشاره
۱۱۸	۱ - ادعای ملاقات با مرحوم کاشف الغطاء
۱۱۹	۲ - ادعای ملاقات با مرحوم آقای خویی (۱)
۱۲۱	۳ - ادعای ملاقات با مرحوم آقای خویی (۲)
۱۲۲	۴ - ادعای ملاقات با مرحوم آقای خویی (۳)
۱۲۳	۵ - ادعای ملاقات با امام خمینی
۱۲۵	بخش چهارم: ناآگاهی نویسنده از معتقدات تاریخی و فرهنگ شیعه
۱۲۵	اشاره
۱۲۷	مقدمه
۱۲۸	کدام ارتداد؟
۱۲۹	ماجرای افک
۱۳۰	شیعه، امامی به نام اسماعیل ندارد
۱۳۰	امامت امیرمؤمنان علیه السلام الهی است، نه سبایی
۱۳۲	وقایع پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و حکایت سقیفه

- ۱۳۲ ..... اشاره
- ۱۳۳ ..... ۱ - بیعت اکراهی امیرمؤمنان علیه السلام
- ۱۳۴ ..... ۲ - استغاثه ی حضرت زهرا علیهاالسلام
- ۱۳۵ ..... ادعای «چاق شدن کافی»
- ۱۳۸ ..... تهمت به شیخ طوسی و کتاب های وی
- ۱۴۱ ..... ناآگاهی نویسنده از فرهنگ غنی شیعه
- ۱۴۷ ..... درباره مرکز



## دفاع از اهل بیت راستین رسول خدا صلی الله علیه و آله: نقدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می کنند

### مشخصات کتاب

دفاع از اهل بیت راستین رسول خدا صلی الله علیه و آله: نقدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می کنند

نویسندگان: دکتر عدنان درخشان - دکتر محمد محسن اقارب پرست

ناشر: رادنگار

تاریخ نشر: 1383

تعداد صفحه: 144

شابک: 3-4-95585-964

ص: 1

اشاره



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ص: 3



این جا «باب الفتح»، آستانه ی مسجد الحرام است و من با همراهان سفر عُمره، به سوی قبله گاه پیش می روم. سرم ناخواسته پایین افتاده است؛ نه برای تعظیم؛ شاید به جهت ناتوانی و عجز و فقر در برابر صاحب خانه. پله پله پایین می آیم؛ به سوی خانه ای که در گودی کوه قد برافراشته است و هر قدم گویی دل را به سویش می برد؛ نه جسم را. چشمانم قدم هایم را می نگرد که چه سخت برمی خیزد و فرود می آید؛ انگار راهی خانه ی اربابی، بزرگی یا پادشاهی است.

سر، هم چنان توان برخاستن ندارد و دیدگان بر زمین دوخته شده است؛ به گمانم از شوق دیدار اولین و یا از ترس این که ببیند به حرم الاهی راهش نمی دهند یا بشنود که: «تو در برون چه کردی که درون خانه آیی؟!»... اما دل، هم چنان قدم را به پیش می راند.

با خود می اندیشیدم: تو گام به گام به خانه ای که به آن دعوت کرده اند، نزدیک می شوی.

اینک، صحن مسجد الحرام پیش روی توست و می دانی کعبه مقابلت است و می دانی رنج سفر را برای دیدارش تا به این جا تحمل

کرده ای و می دانی این جا کجاست!... و خواننده ای ابراهیم چگونه آن را ساخت و اسماعیل چه کرد!... و می شنوی صدای «لُبیکِ» رسول خدا صلی الله علیه و آله را و امیر مؤمنان علیه السلام را و امام مجتبی علیه السلام را!... و این جا همان جاست که بانگ «أنا المهدی» طنین انداز خواهد شد... و اکنون تو ایستاده ای که باید گردن افزای؛ نگاه در خانه افکنی و چشم سر را روزنه ای سازی تا دلت از نور ملکوت روشن گردد.

همان نگاه اول کافی است تا زانوان - که همه ی سفر عمر، تو را تحمل کرده اند - اینک سست شوند و سرت را و لبهایت را و پیشانیت را با سنگ های مسجد الحرام آشنا سازند تا تو با خدای خویش، در مقابل خانه اش، اندکی راز و نیاز کنی.

\*\*\*

این نوشتار، سفرنامه ی حج نیست؛ بیان دردهای یک مسلمان است که می بیند هنوز هم با کثرت حاجیان و فزونی خداپرستان، تفرقه بر قلب و جان ملت های مسلمان حکم می راند.

در بهار سال 82 (ربیع الثانی 1424)، به توفیق الاهی برای اولین بار، راهی سفر عمره شدم. سفری بود زیبا و به یاد ماندنی؛ زیارت مدینه؛ مسجد زیبای نبوی صلی الله علیه و آله؛ قبرستان غمگین بقیع،... و در پی آن، مکه، مسجد الحرام و... کعبه.

حجاز سرزمینی است که در جای جای خویش خاطراتی از خاندان وحی علیهم السلام دارد و هر گوشه ی آن یادآور آیات قرآن و تاریخ

اسلام است: کوه اُحُد، مسجد جن، خانه ی پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله، مسجد شجره... برای هر مسلمان، دیدن این مکان ها، تصویرگر خاطره های تاریخ صدر اسلام است.

برای من، کعبه زیباترین جای سفر بود؛ حتی وقتی خسته از اعمال حج یا پس از نماز یا در پی طواف، در گوشه ای می نشستم و تنها نظاره گرش می شدم. همیشه اندیشه ام کعبه را بزرگتر ترسیم می کرد؛ اما عظمت و ابهت کعبه ی واقعی قابل بیان نیست؛ حتی به تصوّر هم نمی آید؛ باید بود و دید... و حجر الأسود، سنگی که بوسه گاه تمامی طواف کنندگان است. سنگی آسمانی که روز قیامت به نطق خواهد آمد و بر حجّ حاجیان شهادت خواهد داد؛ سنگی که جز با دست ولیّ خداوند، در جایگاهش آرام نخواهد گرفت؛ همان گونه که در عصر جاهلیت و قبل از رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رخ داد. سیلی خانه ی خدا را ویران ساخت. قبائل مکه و قریش به تعمیر کعبه اهتمام ورزیدند. چون کعبه بازسازی شد، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله - که آن زمان به «محمد امین» مشهور بود - به دست خویش حجر الأسود را در مکانش مستقر ساخت. جالب آن است که هرگاه در زمان غیبت نیز حجرالأسود از جایش جدا می شد، تنها به دست امام زمان علیه السلام در مکان اصلی خود قرار می گرفت و نه هیچ کس دیگر. (1)

ص: 7

---

1- مواردی از تشرّفات در این زمینه گزارش شده است. ر.ک. نجم ثاقب، حکایت 53 به نقل از الخرائج و الجرائح قطب الدین الراوندی (3 جلدی) / ج 1 / ص 475 (باب 13: معجزات امام زمان علیه السلام، شماره ی 18)

دانستن این نکته، مرا تشویق کرد که حَجْر را زیارت کنم. بوسه بر ( آن سنگ سیاه، علی رغم ازدحام و همهمه ی اطراف آن، از شیرین ترین لحظات سفر بود.

تلخ ترین خاطره ی سفر من، اما - که این نوشته بر پایه ی آن شکل گرفت - برخورد با یک کتاب بود.

شی در مدینه و پس از زیارت قبر شریف نبوی و نماز در مسجد پیامبر بزرگ خدا صلی الله علیه و آله ، هنگام بازگشت به هتل، کتابی به زبان فارسی که ادعای دفاع از ائمه علیهم السلام بر جلد آن نقش بسته بود، توجهم را جلب کرد. عنوان زیبای کتاب مرا به سوی خود کشید. مأموران دولت سعودی کتاب را به رایگان در اختیارم گذاشتند و من مشتاقانه آن را به هتل محل اقامتم بردم و به مطالعه مشغول شدم.

با خواندن سطر سطر کتاب، شوقم به یأس تبدیل می شد. هر صفحه را که می خواندم و ورق می زدم، از آن چه قرار است با مطالعه ی چنین کتاب هایی، بر سر وحدت مسلمانان بیاید، تأسف می خوردم.

پس از بازگشت به ایران، برایم معلوم شد این کتاب، در سطح وسیعی بین حجاج ایرانی در سفرهای حج و عمره ی سال قبل نیز توزیع شده است و در آن عقایدی که با اسلام هیچ تناسبی ندارد، به



اسم «دفاع از اهل بیت علیهم السلام» به خوانندگان القا می شود. نویسندگی کتاب، بدون توجه به نیاز شدید مسلمانان به وحدت - به خصوص در این زمان که بیگانگان با جنگ پای خویش را به کشورهای اسلامی باز کرده اند - به آتش اختلاف دامن زده است و صد البته اگر کمترین توجهی به مسائل دنیای اسلام داشت، قطعاً چنین نمی بایست کرد. تصمیم گرفتم، در تلاشی مختصر، به جای پاشیدن تخم نفاق، وحدت را بر مبنای حق پایه ریزی کنم.

برای رسیدن به این مقصود متن اصلی کتاب - که به زبان عربی بود - تهیه شد و با همکاری دکتر اقارب پرست جوابیه ای که هم اینک پیش روی شماست، فراهم گردید.

هدف این نوشتار، پاسخ سطر به سطر آن کتاب تفرقه افکن نیست - چرا که ارزش چنین نقدی را ندارد - بلکه تلاشی است برای نشان دادن جهل و ناآگاهی و عدم صداقت و عدم انصاف نویسندگی و مترجم کتاب.

کتابی که داعیه دار «دفاع از عترت رسول اکرم صلی الله علیه و آله» است، باید با دروغ بیگانه باشد؛ پرده های جهل را بدرد؛ آفتاب علم را بگستراند؛ انصاف را رعایت کند و بدگویی و بدزبانی را پیشه نسازد؛ اما در کمال تأسف، با خواندن کتاب، محتوا را نه تنها با اسم زیبای آن بی ارتباط یافتیم؛ بلکه به یاد تفکر شیطانی «هدف، وسیله را توجیه می کند» افتادم و آن گاه که «هدف» تفرقه افکنی باشد، تکلیف «وسایل و

ابزاری» که قرار است آن هدف را دنبال کند، مشخص خواهد بود.

در نگاه اول و با توجه به مطالب نوشته شده بر روی جلد، انتظار این بود که هدف کتاب «وحدت آفرینی بر مبنای حق» باشد؛ اما با مطالعه ی آن روشن گردید که نویسنده و مترجم، هر یک به نوبه ی خویش - با توسل به هر وسیله ای که در دست داشته اند - در صدد تهیه ی اثری برآمده اند که به گمان خویش، یاران واقعی اهل بیت علیهم السلام و راه و روش شیعیان را متهم کنند و شیعه را دست خوش شبهات مذهبی سازند.

\*\*\*

محتوای نوشتار و شبهات کتاب، نسبت به ائمه علیهم السلام و شیعیان در چهار بخش مورد بررسی قرار گرفته است. در ابتدا، به صفحاتی از کتاب اشاره شده که در آن نویسنده به ظاهر، انتقادی علمی بر مذهب شیعه وارد کرده است؛ در حالی که انتقاد از اساس وارد نیست و نویسنده - حتی در آن جا که به ظاهر از حربه ی علم استفاده می کند - کم مایگی و جهل خویش را نسبت به عقاید راستین شیعی و اسلامی نشان داده است.

گاه حربه ی نویسنده در جهت تضعیف شیعه، توسل به تهمت هایی دروغین است که در طول تاریخ، دشمنان به مذهب شیعه نسبت داده اند؛ در حالی که حتی عوام شیعه نیز از این اتهامات مبرا و از آن ها بی اطلاع اند و نویسنده، با یقین به دروغین بودن

ص: 10

بسیاری از این مطالب، شیعیان را متهم می نماید. (این موارد در بخش دوم کتاب بررسی شده است.)

در بخش سوم، به شخصیت نویسنده پرداخته شده است و با بررسی ویژگی ها و القابی که نویسنده خود را به آن ها معرفی می کند، مانند: آیه الله العظمی، مجتهد، دکتر، شیعه، متولد کربلا، ساکن نجف، معاشر و همراه بزرگان و... روشن شده است که نویسنده ی محترم در هیچ یک از موارد فوق، راستی و درستی را پیشه نساخته است و این ها همگی عناوینی ساختگی اند تا چهره ی حقیقی مؤلف مشخص نشود و ادعای وی درباره ی «تلاش مخلصانه برای وحدت» قابل پیگیری نباشد؛ چرا که نویسنده از بیان نام واقعی خویش ابا دارد(1) و حتی در گفتن «طول عمر» خود نیز صداقت نشان نمی دهد!

نویسنده در صفحات مختلف کتاب، ناآگاهی خویش را نسبت به تاریخ پر بار شیعه نشان می دهد که این جهالت در بخش پایانی مورد بررسی قرار گرفته است. (برای توضیح بیشتر، به بخش چهارم مراجعه فرمایید.)

شاید با خواندن این نقد، سؤالی که ذهن مرا در طول کار، به خود مشغول کرد، اندیشه ی خوانندگان محترم را نیز به خود معطوف کند:

ص: 11

---

1- نویسنده نام مستعار «دکتر حسین موسوی» را انتخاب کرده و بر این وام گیری تصریح دارد. (ص 26 ترجمه ی فارسی کتاب؛ گفتنی است که ما ترجمه ی فارسی را مبنای نقد قرار داده ایم.)

به راستی، چرا گروهی در شهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و در ایام حج، به جای بیان حقایق و ایجاد انس و الفت بین مسلمانان، به دنبال اختلاف اند؟ قرآن و ندای عقل همواره بشر را بر حق مداری و انصاف رهنمون اند؛ پس چرا گروهی بی توجه به تأکیدات این دو، دوری از حق و عدم انصاف را پیشه می سازند؟ و چرا...؟!)

عدنان درخشان

خرداد 1383

ص: 12

خانه ی سستِ استدلال

مهدویتِ اعتقاد مشترکِ اسلامی است.

1 - مهدویت در دو صحیح «بخاری» و «مسلم»

2 - کتب اهل تسنن درباره ی حضرت مهدی علیه السلام

متعهد سنت مشترک اسلامی است.

ناآگاهی نویسنده از منطق قرآن

1 - ملاک وحدت تحقیق است؛ نه تقلید

2 - مکتب اهل بیت علیهم السلام نه سیره ی صحابه

3 - قیچی کردن آیات در بحث علم غیب!!

4 - نویسنده آیه ی قرآن را توهین می شمارد!!

5 - کمی یاران انبیا علیهم السلام از دیدگاه قرآن

6 - تصریح به تکلم حیوانات در قرآن

بی اطلاعی نویسنده از علوم روز

ادعای بدون دلیل



اگر کسی در پی وحدت است، باید بداند این مقصود با پیروی تمام و کمال از حق صورت خواهد پذیرفت. روشن است وحدت باطل، راه شیاطینی است که بر سرکشی، متحد و هم پیمان اند.

این افراد باید با منطق علم، انصاف و حق جویی، مسائل مورد اختلاف را پیش بکشند تا در این تضارب آرا و اندیشه ها، چهره ی واقعی حق نمایان شود.

با کمال تأسف، در این وادی - که راه اصلی وحدت است - باز هم عالم نمایانی که جز ادعای علم و استدلال، بهره ای دیگر از آن ندارند، بر مذهب شیعه می تازند و به گمان خویش عالمانه آن را نقد می کنند، در حالی که جاهلانه یا عامدانه سخن می رانند و از معایب خویش غافل اند.

## مهدویت اعتقاد مشترک اسلامی است

### اشاره

نویسنده در جهت نفی وجود حضرت مهدی علیه السلام چنین می نویسد:

ص: 15

آنچه بیشتر هر مسلمان شیعه را درباره حقیقت امام دوازدهم کنجکاو میکند ادعاهای عجیب و غریبی است که تولید کنندگان روایات ما درباره ایشان مدعی هستند اگر چنین شخصیتی وجود می‌داشت بنده اولین غلام حلقه بگوش ایشان می‌بودم اما متأسفانه با عقل جور در نمی‌آید که امامی از نسل پیغمبر صلی الله علیه و آله برای اصلاح جامعه آمده باشد، شغلش شغل پیغمبر باشد اما این گونه عمل کند ... (صص 169 - 170)

سپس با بررسی شدائد و سختی‌ها و جنگ‌ها و خونریزی‌های دوران ظهور، در انتهای بحث چنین نتیجه می‌گیرد:

«ما به نوبت خود می‌پرسیم راستی امام قائم از کجا شروع خواهند کرد؟ و از چه کسانی انتقام خواهند گرفت؟ و اینهمه خونی که میریزد خون کیست؟ ... وانگهی مگر نه این است که ایشان زمین را پس از آنکه ظلم و ستم بر آن حاکم بوده، سرشار از عدالت و برابری خواهد کرد؟ پس با کشتن نود درصد (به فرموده شیخ طوسی [!]) مسلمین (1) توسط امام قائم [!] کجاست آن عدالت و برابری؟! (صص 176 - 177)

در مجموع، تلاش نویسنده بر این است که نشان دهد چنین خونریزی‌هایی از آن امام و فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله بعید است و بی‌عدالتی

ص: 16

---

1- برای این اتهام هیچ مدرکی از شیخ طوسی یا دیگر بزرگان شیعه ارائه نشده است.



است. لذا وجود چنین فردی از پایه و اساس کذب است!

در پاسخ باید گفت: وجود حضرت مهدی علیه السلام از مشترکاتی است که سنی ها و شیعیان متفقاً بر آن تأکید دارند و حتی گروه های تندرو.

وهابی نیز به وجود چنین شخصیتی در کتب خود به عنوان فردی که در آخرالزمان ظهور خواهد کرد، اشاره می کنند.

### 1 - مهدویت در دو صحیح «بخاری» و «مسلم»

برای مثال، محمد بن اسماعیل بخاری در کتاب صحیح خود - که اهل تسنن این کتاب را برترین کتاب پس از قرآن می دانند - از زبان رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند:

«كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فَيَكُمُ وَإِمَامُكُمْ مِنْكُمْ؟»<sup>(1)</sup>

«حال شما چگونه است آن گاه که پسر مریم بر شما فرود آید و امام (جهت نماز) از شما مسلمانان باشد [و حضرت عیسی علیه السلام بدو اقتدا کند]؟»

مسلم بن حجاج نیشابوری در کتاب صحیح خود - که پس از صحیح بخاری معتبرترین کتاب نزد سنی ها است - علاوه بر اشاره به حدیث فوق (در جلد 1، صفحه ی 136)، حدیث دیگری به نقل از

ص: 17

---

1- صحیح بخاری / ج 4 / ص 205 (کتاب الأنبياء، باب 49: نزول عیسی بن مریم)

جابر بن عبدالله انصاری آورده است. جابر گوید:

شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «گروهی از ائمت‌ آشکارا تا روز قیامت براساس حق پیکار می کنند.» آن گاه فرمود: «پس عیسی بن مریم فرود می آید. فرمان روای گروه (مسلمانان) گوید: بیا و برایمان نماز بگزار. او می گوید: (

خیر، به درستی که بعضی از شما به پاس گرامی داشت این ائمت، بر دیگران امیر هستید.)»<sup>(1)</sup>

شارحان دو صحیح مسلم و بخاری به روشنی حدیث را درباره ی حضرت مهدی علیه السلام تفسیر کرده اند. برای مثال در کتاب «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری» پس از تصریح به تواتر<sup>(2)</sup> حدیث های درباره ی حضرت مهدی علیه السلام، چنین می نویسد:

«در نماز خواندن عیسی علیه السلام پشت سر مردی از این ائمت، با توجه به این که در آخرالزمان و نزدیک قیامت است، نشان صحت و درستی گفته هایی است که گوید: به درستی که زمین از قائمی برای خدا با حجّت، خالی نخواهد بود.»<sup>(3)</sup>

مؤلف کتاب «ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری» نیز این حدیث را به حضرت مهدی علیه السلام تفسیر کرده و تصریح کرده است که

ص: 18

---

1- صحیح مسلم/ج 1/ص 131 باب نزول عیسی علیه السلام، حدیث 241

2- تواتر حدیث به معنای نقل فراوان حدیث است به گونه ای که امکان تبانی (= ساخت و پاخت) نباشد.

3- فتح الباری/ج 6/صص 383 - 385

حضرت عیسیٰ علیه السلام در نماز به حضرت مهدی علیه السلام اقتدا می کند. (1)

از مشهورترین احادیثی که در کتب علمای سنی درباره ی حضرت مهدی علیه السلام آمده است، حدیث زیر است:

«المهدی حَقٌّ و هو من وُلْدِ فاطمه.»

«مهدی حَقٌّ است و او از فرزندان فاطمه است.» (2)!

باز در حدیث دیگری به نقل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین آمده است:

«مهدی از من است. او پیشانی درخشان و بینی کشیده ای دارد. زمین را از قسط و عدل پر می کند؛ همان گونه که از ظلم و ستم پر شده و هفت سال سلطنت می کند.»

این روایت را حاکم نیشابوری با مبانی مُسَلَّم صحیح می داند. گنجی شافعی، سیوطی و ابوالفیض، همگی از بزرگان اهل تسنن - بر صحت حدیث تصریح دارند و شیخ منصور علی ناصف استاد

ص: 19

---

1- ارشاد الساری / ج 5 / ص 419

2- سنن ابوداود / ج 4 / ص 107؛ سنن ابن ماجه / ج 2 / ص 1368 حدیث 4086؛ المعجم الکبیر طبرانی / ج 23 / ص 267 حدیث 566؛ مستدرک حاکم / ج 4 / ص 557؛ ابن حجر هیثمی در «الصواعق المحرقة» / ص 163، باب 11، فصل اول؛ کنز العمال متقی هندی / ج 14 / ص 264 حدیث 38662؛ إسعاف الراغبین شیخ محمد بن علی الصبان / ص 145؛ مشارق الأنوار شیخ حسن عدوی حمزوی مالکی / ص 112 چهار نفر اخیر حدیث را از صحیح مُسَلَّم نقل کرده و متفقاً گفته اند: حدیث در صحیح مسلم است؛ اما در چاپ های امروزی کتاب صحیح مسلم، اثری از حدیث یاد شده نیست. دست های ناپاک تفرقه افکن به بهانه ی استفاده نکردن شیعیان از این حدیث در اثبات حقایق اولاد حضرت زهرا علیها السلام، آن را حذف کرده اند!!

دانشگاه الأزهر مصر، در کتاب «التاج» آن را صحیح می‌شمارد. هم چنین بَعَوی مالکی حدیث را نیکو می‌داند و ابن قَیِّم جوزیه، از شاگردان ابن تیمیّه مؤسس فکری فرقه ی وهابیت، به خوبی سندهای این حدیث حکم کرده است. (1)

در مدارک اهل تسنن حتی از سختی ها، بلایا و فتنه های دوران ظهور حضرت مهدی علیه السلام سخن به میان آمده است تا آن جا که فردی به نام نُعَیم بن حَمَّاد مِرَوزی در کتاب خود به نام الفِتن - که آن را پیش از ولادت امام زمان علیه السلام نوشته است - به وقایع و سختی های دوران ظهور اشاره می‌کند.

لذا نویسنده ی مجهول کتاب - چه مذهب تشیع داشته باشد و چه از اهل تسنن باشد - باید در مقام دفاع از این اعتقاد ریشه ای مسلمانان و در صدد برپایی پرچم اسلام و مقابله با مخالفان مهدویت باشد تا از خدا و رسول دفاع کند؛ نه این که خود آب به آسیاب دشمنان بریزد و به انکار مهدویت برخیزد!

از جانب دیگر، چرا حکومتی که به تصریح مدارک معتبر شیعه و سنی، در صدد برپایی حکومت عدل جهانی است و حتی شخص

ص: 20

---

1- مستدرک حاکم /ج4/ص557؛ البیان گنجی شافعی /ص500؛ الجامع الصغیر سیوطی /ج2/ص672 حدیث 9244؛ التاج الجامع للأصول /ج5/ص343؛ إبراز الوهم المکنون /ص508؛ مصابیح السنه بَعَوی /ج3/ص492 حدیث 4212 و المنار المنیف ابن قَیِّم /ص144 حدیث 330

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این عدالت تصریح کرده اند، از جانب نویسندگان به بی عدالتی و خونریزی های بی حساب و کتاب متهم می شود؟ چرا با بی توجهی به تمامی مدارک موجود در کتب علمای شیعه و وجود همین روایات و روایات بی شمار دیگر در تأیید وجود حضرت مهدی علیه السلام در مدارک غیر شیعی (1)، مهدویت را انکار می کند؟ چگونه

وی اعتقاد به آن را امری واهی می پندارد و آن را ساخته و پرداخته ی علمای شیعه می انگارد و با بی اطلاعی کامل از کتبی که علمای بزرگ عامه درباره ی مهدویت نوشته اند، شیعیان را به اعتقاد سازی متهم می کند؟

## 2 - کتب اهل تسنن درباره ی حضرت مهدی علیه السلام

در انتها، به تعداد کمی از کتاب هایی که نویسندگان سنی به صورت اختصاصی درباره ی موعود منتظر، حضرت مهدی علیه السلام نوشته اند، اشاره می کنیم تا جهالت نویسندگان و دوستان وی از جمله نویسندگان ای که خود را احمد کاتب نامیده است در بحث مهدویت بیشتر روشن گردد:

1 - «البيان في أخبار صاحب الزّمان» نوشته ی محمد بن یوسف

ص: 21

---

1- در کتاب «معجم أحاديث المهدي» تألیف آقای کورانی به بیش از «1940» حدیث (با حذف موارد مشترک) در باب مهدویت اشاره شده است که همگی از منابع معتبر شیعه و سنی نقل گردیده است.

- 2- «العرف الوردی فی أخبار المهدی» نوشته ی جلال الدین سیوطی عالم مشهور سنی
- 3- «العطر الوردی فی أوصاف المهدی» نوشته ی محمد بن محمد بلیسی
- 4- «القطر الشهدی فی أوصاف المهدی» به صورت شعر سروده ی شهاب الدین حلوانی
- 5- «المشرب الوردی فی مذهب المهدی» نوشته ی ملا علی قاری حنفی مکی
- 6- «الرد علی من حکم و قضی بأن المهدی الموعود جاء و مضی» نوشته ی ملا علی قاری حنفی مکی
- 7- «البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان» نوشته ی حسام الدین متقی هندی عالم مشهور سنی حنفی
- 8- «عقد الدرر فی أخبار الامام المنتظر» نوشته ی یوسف بن یحیی مقدسی سلمی
- 9- «أخبار المهدی» نوشته ی حافظ ابونعیم اصفهانی
- 10- «أربعین حديثاً فی المهدی» نوشته ی حافظ ابونعیم اصفهانی
- 11- «ابراز الوهم المکنون من کلام ابن خلدون» نوشته ی ابوالفیض غماری مغربی
- 12- «المهدی المنتظر» نوشته ی ابوالفضل غماری مغربی (برادر

13 - «اخبار المهدی» نوشته ی حمّاد بن یعقوب رواجنی استاد بخاری

14 - «المهدی» نوشته ی شمس الدین ابن قیّم جوزی عالم مشهور اهل تسنّن و شاگرد ابن تیمیّه

15 - «تلخیص البیان فی علامات مهدیّ آخر الزّمان» نوشته ی ابن کمال پاشای حنفی

16 - «فرائد فوائد الفکر فی المهدی المنتظر» نوشته ی مرعی بن یوسف کرمی مقدسی

17 - «تحذیق النّظر بأخبار المنتظر» نوشته ی محمّد بن عبدالعزیز بن مانع

18 - «الهدیّة النّدیّه فی فضل الذات المهدیّه» نوشته ی شیخ مصطفی بکری

19 - «الإذاعه لما کان و ما یكون بین یدی الساعه» نوشته ی محمد صدیق خان بخاری هندی

20 - «الفتن» نوشته ی نعیم بن حمّاد متوفای 228 هجری قمری که قبل از ولادت حضرت مهدی علیه السلام کتاب خویش را نگاشته است.

نویسنده ی ناآگاه کتاب، متعہ را بہ عنوان ابزاری برای حملہ بہ شیعیان انتخاب کردہ از ہر سخن زشت و تہمت ناروایی استفادہ می کند و حتی بہ گفتن داستان های عجیب و غریب روی می آورد(1)؛ گویا وی فراموش کردہ است کہ برخی از علمای سنتی مذهب، اجازہ ی ازدواج موقت را صادر کردہ اند.

مالک بن انس، امام مالکی ها و یکی از رہبران چہارگانہ اہل تسنن، متعہ را مجاز می داند.(2)

احمد حنبل، پیشوای حنبلیان - کہ وہابی ها در فقہ از او تبعیت می کنند - بہ تحریم متعہ قائل نبودہ و آن را مکروہ می دانستہ است.

ابن قدامہ در المعنی نقل می کند کہ: «متعہ مکروہ است نہ حرام، زیرا در این بارہ ابن منصور از احمد حنبل پرسید. او گفت: اگر از آن پرهیز شود، بیشتر دوست دارم. ظاہر این کلام کراہت است؛ نہ

ص: 24

- 
- 1- بسیاری از این داستان ها را مترجم حذف کردہ است تا پوچی و نازیبایی نوشتار مؤلف بہ خصوص در بحث متعہ پوشیدہ شود.
  - 2- سرخسی در المبسوط /ج 5/ص 152؛ زرقانی در شرح الزرقانی /ج 3/ص 155؛ مرغینانی در الہدایہ فی شرح البدایہ المبتدی /ج 1/ص 190؛ ابن الہمام در شرح فتح القدير /ج 3/ص 153 و قرطبی در تفسیر خود /ج 5/ص 133 جواز متعہ را بہ مالک نسبت دادہ اند.



جالب آن است که برخی از علما و بزرگان سنی نه تنها متعه را حلال می دانند بلکه در آن راه افراط برگزیده اند.

عبدالملک بن جریج أموی - که شیخ و استاد بخاری، نویسنده ی کتاب صحیح بخاری مشهورترین کتاب اهل تسنن است و شمس الدین ذهبی او را یکی از اعلام ثقات، بلکه امام، علامه، حافظ و شیخ حرم و ... می داند - از جمله ی کسانی است که نه تنها قائل به جواز متعه بود، بلکه در این امر افراط می کرد.

شافعی می گوید: وی 90 زن به متعه داشت! ذهبی نیز گفته است: او 70 متعه ای داشته است!

ابن جریج، در فهرستی، نام زنانی را که وی آنان را به ازدواج موقت (متعه) در آورده بود، یاد کرده است (2) تا فرزندانش آنان را بشناسند و در ازدواج هاشان اشتباه نکنند!!

با این همه، نویسنده ی کتاب، متعه را حربه ای برای کوبیدن شیعه می داند و به جای بررسی کتاب های علمای سنی - که قائل به جواز متعه اند - آن را ساخته ی شیعیان جلوه می دهد.

ص: 25

---

1- المغنی / ج 6 / ص 664

2- سیر أعلام النبلاء / ج 6 / صص 331 و 332؛ تاریخ بغداد / ج 7 / ص 255

### 1 - ملاک وحدت تحقیق است؛ نه تقلید

اصرار زیاد نویسنده و مترجم کتاب بر پیروی از صحابه نه تنها با قرآن و تاریخ اسلام و سیره ی رسول خدا صلی الله علیه و آله موافقت ندارد، بلکه به نوعی، تشویق بر تقلیدی ناآگاهانه و جاهلانه از افرادی است که به صرف این که 1400 سال پیش در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند، باید راه و روش آن ها مورد احترام باشد.

کتابی که ادعا می کند «تحقیق را جانشین تقلید کنیم» و «هیچ مسلمانی در هیچ اصلی از اصول اعتقادی نباید مقلد کسی [کس] دیگری باشد» (صفحه 14) خود در جای جای کتاب می خواهد که بدون علت به تمامی صحابه احترام بگذاریم و سیره ی آنان را - ولو این که در بسیاری از مواقع مخالف عقل و شرع باشد - پیروی کنیم.

در صفحات 13، 15، 19، 20، 22، 23، 42، 45، 48، 147، 148، 149، 150 و 152 کتاب - بدون توجه به آیات بیشماری که در طعن صحابه آمده است - نویسنده به هر صورت و به هر شکل، از تمامی صحابه دفاع می کند و جالب آن که ادعا می کند باید قرآن محور وحدت باشد! اگر نویسنده - که گویا اطلاع کافی از آیات قرآنی ندارد - اندک تأملی در آیات الهی داشت، این گونه بر تقلید کورکورانه از صحابه اصرار نمی ورزید. به این آیات توجه کنید:

از اعراب بادیه نشین که در اطراف شما هستند عده ای

منافق اند و از اهل شهر مدینه نیز عده ای هستند که در نفاق ورزیدن سابقه ی طولانی دارند و در این کار ماهرند... به زودی آنان را به عذابی دوچندان گرفتار می کنیم سپس به سوی عذابی بزرگ فرستاده می شوند. (توبه / 101)

و از مردمان کسانی هستند که می گویند: به خدا و روز قیامت ایمان داریم؛ در حالی که ایمان ندارند و از مؤمنان نیستند. آن ها می خواهند به خداوند و مؤمنان مکر و خدعه زنند؛ اما این خدعه و مکر به زیان خودشان است و نمی فهمند. در دل اینان مرضی است و خداوند آنان را به حال خود وامی گذارد و بیماری دلشان را زیاد می کند و برای آنان به جهت تکذیب آیات الاهی، عذابی دوچندان فراهم است. (بقره / 9-11)

خداوند زنان و مردان منافق را عذاب می کند... و بر آنان غضب الاهی و لعنت خداوند جاری است و خداوند جهنم را برای آنان آماده کرده و چه بد بازگشت گاهی است! (فتح/6)

منافقان پیوسته به خداوند قسم می خورند که: ما هم به راستی از شما مؤمنان ایم؛ حال آن که از شما نیستند. (توبه/56)

خداوند مردان و زنان منافق و کافران را به جهنمی که در

آن جاویدان خواهند بود وعده می دهد، همین آنان را کفایت می کند. خداوند آنان را لعنت می کند و برای ایشان عذابی همیشگی و پایدار است. (توبه/68)

سوره های بقره، مائده، توبه، عنکبوت، احزاب، محمد صلی الله علیه و آله، ... همگی آیاتی درباره ی اهل نفاق دارند و حتی سوره ی منافقون به طور اختصاصی به بررسی وضعیت منافقان در صحابه می پردازد. باری، بیش از 300 آیه در وصف منافقان و اعمال و رفتارشان در قرآن مجید ثبت است!

\*\*\*

حال از نویسنده ای که ادعای دفاع از قرآن را دارد، انتظار نمی رود چنین سنگ صحابه ای را به سینه بکوبد که به قطع و یقین، حتی نام بسیاری از آنان را نمی داند و نباید اصرار داشته باشد که هر چه کرده اند و هر چه می گویند - ولو برخلاف هم و در تناقض با یکدیگر باشد (1) - باید به عنوان سیره، اطاعت شود!؟

## 2 - مکتب اهل بیت علیهم السلام نه سیره ی صحابه

در کمال تأسف، مترجم کتاب، پای را از این فراتر می نهد و پیروی

ص: 28

---

1- در موارد بی شماری، صحابه با یکدیگر به نزاع و جنگ پرداخته اند. برای مثال عثمان، خلیفه ی سوم، ابوذر صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله را به ریزه تبعید نمود و عبدالله بن مسعود را آن چنان کتک زد که به سبب آن در بستر بیماری افتاد و...! اینک سیره ی کدام یک از صحابه در این تنازعات قابل پیروی است؟

از صحابه را هم ردیف اصول اعتقادی اسلام می داند و هم طراز سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت بزرگوار رسول خدا علیهم السلام می شمارد و هر شیعه ای را که حتی با یک نفر از صحابه مخالفت کند و کینه ی یکی از آنان را به دل داشته باشد، رافضی معرفی می کند!!

اصل سخن چنین است:

مسلمان کسی است که علاوه از [بر] پایبندی به اصول اعتقادی از سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سنت اصحاب و یاران باوفایش رضوان الله علیهم اجمعین و سنت اهل بیت اطهارش علیهم السلام که عین سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است

پیروی نماید و تمام آنانرا دوست داشته باشد... اگر شیعه ای دیدیم که با اصحاب پیامبر رضوان الله علیهم اجمعین یا حتی [با] یک فرد آنان کینه داشته باشد او شیعه نیست بلکه رافضی و سبایی است. (ص 13)

حتی در صفحات بعد سیره ی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را در ادامه ی محوریت قرآن می داند که هیچ مسلمانی از آن مستغنی نیست. (صص 15 - 16)

سخن مترجم در این که سنت اصحاب را ادامه ی سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله می داند و به پیروی از آن سفارش می کند مصداق روشنی از «تقلید» است که خود دیگران را از آن نفی و مسلمانان را به تحقیق تشویق می کند؛ گویی قرآن - که کتاب دین جاوید اسلام است و مترجم کتاب پیوسته در مقدمه به پیروی از آن سفارش می کند - در

ص: 29

وادی تحقیق و نحوه ی پیروی از صحابه مورد بی مهری قرار گرفته است.

قرآن کریم در ماجرای «جنگ أحد» به فرار جمع کثیری از مسلمانان اشاره می کند و بیان می دارد که آنان بدون توجه به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله - که از مسلمانان می خواستند برگردند و صحنه ی جنگ را ترک نکنند - در حال فرار و بالارفتن از کوه بودند و در گرما گرم نبرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را تنها گذاشتند. (1)

در این غزوه، امیر مؤمنان علیه السلام آن حضرت را یگه و تنها یاری می کردند (2) تا آن که جمعی از صحابه به خود آمدند و با مشاهده رشادت های شیر خدا علیه السلام برگشتند و به یاری خدا و رسول صلی الله علیه و آله شتافتند. آن جا بود که ندای «لا فتی إلا علی و لا سیف إلا ذوالفقار: جوانمردی جز علی و شمشیری جز ذوالفقار نیست» در پهنه ی کوه أحد پیچید و شجاعت امیر مؤمنان علیه السلام را در تاریخ ثبت کرد. (3) آری، خداوند سختی نبرد أحد را محکی می داند که مؤمن واقعی از منافق شناخته می شود. (4)

ص: 30

---

1- آل عمران / 153

2- مستدرک حاکم نیشابوری / ج 3 / ص 111

3- تاریخ طبری / ج 3 / ص 17؛ سیره ی ابن هشام / ج 3 / ص 52؛ مناقب خوارزمی / ص 104؛ شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید / ج 1 / ص 9  
و ج 3 / ص 281

4- آل عمران / 166 و 167

با این اوصاف، آیا پیروی از سنت امیر مؤمنان علیه السلام در دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله هم طراز پیروی از صحابه ی فراری است و ما باید از گروهی (به

تأیید آیات سوره آل عمران) نفاق پیشه پیروی نماییم؟!

آیا قبیح دانستن این عمل صحابه در جنگ أحد، باعث خروج شیعیان از حد اسلام و رافضی(1) شدن آن ها می شود؟!

اگر یک مسلمان شیعه یا سنی با خواندن کلام الاهی از نافرمانی و بی ایمانی و نفاق گروهی از صحابه در اطاعت امر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله ناراحت شود و با این رفتار مخالفت کند، مستحق القابی مثل سبایی و رافضی است؟! آیا پیروی از صحابه ای که قرآن گروهی از آنان را به «نفاق»، «کفر»، «بیمار دلی»،... متهم می کند - چون پیوسته اسباب آزار رسول خدا صلی الله علیه و آله را فراهم می ساخته اند - هم طراز پیروی از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت بزرگوار آن حضرت است؟!

جالب آن که نویسندگی محترم در صفحات 55 و 56 کتاب، جملاتی را بازگو می کند که حاکی از رنج ها و مصیبت های رسول خدا صلی الله علیه و آله و انبیای دیگر است. آیات قرآن نیز بر این رنج ها و آزارها که گروه منافق صحابه اعمال می کردند، مهر تأیید می گذارد: و از ایشان اند کسانی که پیامبر را اذیت می کنند.

ص: 31

---

1- رافضی به معنای جدا شده و خارج شده از دین است و این اتهامی است که نویسنده و مترجم کتاب به شیعیان نسبت می دهند.

هم چنین خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

کسانی که خدا و رسول را آزار دهند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت می کند. ما برای ایشان عذابی آماده کرده ایم. (احزاب / 57)

حال به راستی نویسنده ی ناشناس کتاب از اعمال و رفتار صحابه بی اطلاع است یا آگاهانه برای رسیدن به اهداف اختلاف افکنانه ی خویش آن اعمال را نادیده می گیرد؟

### 3 - قیچی کردن آیات در بحث علم غیب!!

مترجم در ابتدای کتاب خویش چنین می نویسد:

در کار تحقیق باید صرفاً قرآن را محور قرار دهیم... نه این که... آیات قرآن را هر جوری که لازم بود قیچی کنیم و با تأویل و تفسیر خلاف واقع به آن بچسبانیم [بچسبانیم!]، این کار نه تنها تحقیق نیست که بازی

کردن با نصوص وحی و بلکه بازی کردن با عقل انسانهای آزادمش و خداجوست. (ص16)

آن گاه در چند صفحه بعد، با آوردن ترجمه ی دو آیه، از جمله آیه ی 59 سوره ی انعام:

وعنده مفاتح الغیب لایعلمها لایعلمها [ایعلمها] الا هو و کلیدها (گنجینه ها) ی غیب نزد اوست که هیچکس جز او آنرا



نتیجه می‌گیرد: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، ائمه اطهار علیهم السلام و دیگر انبیای الاهی

علم غیب نمی‌دانند - کما این که نویسنده و وهابیان چنین اعتقادی دارند. - (صفحات 19 تا 22)

این اعتقاد به صراحت در قرآن نفی شده است. اگر مترجم آیات را بر مذهب خویش تطبیق نمی‌داد و درصدد قیچی کردن آیات بر نمی‌آمد، چنین سخنانی را نمی‌گفت و قرآن را به رأی خویش تأویل و تفسیر نمی‌کرد. به آیات زیر که همگی از آگاهی انبیا و به خصوص حضرت رسول صلی الله علیه و آله به غیب گزارش می‌دهد توجه کنید:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ (جن / 26 و 27)

او دانای غیب است و احدی را از غیب خویش آگاه نمی‌سازد، مگر آن کسی را که از بین فرستادگان می‌پسندد.

و ما كان الله ليُظهِرَ لَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مَن يُرْسِلُهُ مَن يَشَاءُ (آل عمران / 179)

و خداوند شما را از غیبش آگاه نمی‌سازد؛ اما به مشیّت خویش برگزیدگان از رسولان خود را به این مقام آگاه می‌سازد.

ذَلِكُ مِنَ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ (يوسف / 102)

این از خبرهای غیب بود که به تو وحی کردیم...

بی توجهی به آیات روشنی مانند آیات سوره ی جن، آل عمران، یوسف و... در مباحث مهم و کلیدی مانند علم غیب نگران کننده است؛ چرا که اگر قرار باشد هر کس به میل خویش قسمتی از آیات قرآن کریم را ببیند و از دیدن آیات دیگر قرآن، به دلیل مخالفت با عقاید شخصی خویش، چشم پوشی نماید، ارزش هدایتی کتاب خدا از بین می رود و در این صورت تکلیف میراث های دیگر نبوی صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام مشخص است.

آیا به قسمتی از کتاب ایمان می آورید و به قسمتی دیگر کافر می شوید؟ جزای آن کس که چنین کند رسوایی و سرافکندگی این جهان است و روز قیامت او را به سوی سخت ترین عذاب می برند و خداوند از آن چه می کنید، غافل نیست. (بقره / 85)

#### **4 - نویسنده آیه ی قرآن را توهین می شمارد!!**

نویسنده در مخالفت با شیعیان تا به آن جا پیش می رود که حتی آیات الاهی را نیز نمی بیند و اگر در کتب شیعیان از آیه ای استفاده شود، آن را توهین شیعه به ائمه ی اطهار علیهم السلام می پندارد!! در صفحه ی 61 می نویسد:

عمر و کسانی که دور و بر او بودند طناب به گردن امیرالمؤمنین

انداختند و کشان کشان او را نزد ابوبکر بردند، تا جایی که او فریاد میکشید: (یا ابن امی [أم] إن القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی) (1)

آن گاه ناشیانه نتیجه می گیرد:

آیا امیرالمؤمنین تا این حد بزدل و ترسو بودند؟!

اولاً: اگر عبارت «یا ابنَ أمِّ إنَّ القومَ استضعفونی و کادوا یقتلوننی»: «ای پسر مادرم، این قوم مرا خوار کردند و می خواستند مرا بکشند» نشانه ی بزدلی است، نویسنده ی محترم باید بداند که قرآن مجید در سوره ی اعراف آیه ی 150 همین عبارت را از زبان حضرت هارون علیه السلام آورده است که در برابر برادر خویش، حضرت موسی علیه السلام می گویند. در این صورت، آیا قرآن به بزدلی و ترسویی حضرت هارون علیه السلام اشاره می کند؟!!

ثانیاً: اگر این ماجرا توهین شیعیان به ائمه علیهم السلام است، همین داستان و عین جملات مذکور و آیه ی مورد اشاره در مدارک سنی نیز نقل شده است. (2)

ص: 35

---

1- آیه ی قرآن در متن کتاب به همین صورت چاپ شده و غلط چاپی از اصل کتاب است، غلط های چاپی و ویراستاری بسیار زیاد بود به حدی که تقریباً در تمام صفحات مشاهده می شد و در این میان حتی آیات قرآن نیز مستثنی نبود. برای مثال ر.ک. صفحات 10، 11، 12، 13، 16، 17، 18، 19، 20، 21، 22، 23، 24، 28، 30، 31، 34، 36، 37، 40، 41، 44، 46، 49، 50، 51، 52، 54، 55، 56، 57، 58، 60، 61، 62، 63، 64، ...

2- به بخش چهارم همین کتاب ذیل عنوان «بیعت اکراهی امیر مؤمنان علیه السلام» مراجعه کنید.

## 5 - کمی یاران انبیا علیهم السلام از دیدگاه قرآن

نویسنده در صفحه ی 147 کتاب با شدت به شیعیان حمله می کند که:

«راستش بنده سر در نیاوردم که این چه معمایی است؟! یعنی دستاورد پیامبر در تمام بیست و سه سال زندگی رسالت و دعوت فقط سه نفر بوده؟»

آن گاه ناشیانه شروع به تبلیغ معتقدات سنی ها می کند و به جای این که مدرکی ارائه دهد و بحث علمی و قرآنی کند، بار دیگر به شیعیان حمله می کند که: صحابه را قبول ندارند!

بحث صحابه در قبل بررسی شد؛ اما تعجب نویسنده از این که چرا شیعیان دستاورد پیامبر صلی الله علیه و آله را در حد چند نفر بیشتر نمی دانند،

خود دلیل دیگری است که نشان می دهد اصولاً نویسنده از قرآن بی بهره است یا این که در کلام خداوندی تدبیر ندارد.

آیا نویسنده، زحمات 950 ساله ی حضرت نوح را نمی بیند که پس از این مدت طولانی، جز تعداد اندکی با او بر کشتی سوار نشدند؟

آیا مؤلف، داستان گوساله ی سامری را نمی نگرد که چگونه تأخیری 10 روزه در بازگشت حضرت موسی علیه السلام ارتداد جمع کثیری از بنی اسرائیل را به همراه می آورد که به جای خداوند، گوساله ای را پرستش می کردند؟

اگر قرآن یاران حضرت نوح و حضرت موسی علیهما السلام را کم گزارش

ص: 36

می کند، نباید کتاب خدا را به صرف این گزارش مورد حمله قرار داد! به همین ترتیب اگر تاریخ شیعه یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله را در اقلیت می داند، نباید به شیعیان حمله ور شد؛ بلکه باید با تدبّر در تاریخ و قرآن، از تکرار چنین وقایعی جلوگیری کرد.

## 6 - تصریح به تکلم حیوانات در قرآن

مؤلف محترم با هدف بررسی توهین هایی که شیعیان به اهل بیت علیهم السلام کرده اند (!) داستان «عفیر» الاغ رسول خدا صلی الله علیه و آله را - که نویسنده به اشتباه عفیر می نویسد - می آورد و با تیتیر غیر مؤدبانه ی «اللاغ و حدیث!» آن را مشخص می کند، او پس از آوردن روایتی که در آن «عفیر» با پیامبر صلی الله علیه و آله صحبت می کند، با تعجب چنین نتیجه می گیرد:

(1) الاغ حرف می زند!

(2) الاغ به پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب می کند: پدر و مادرم فدایت باد! در حالی که این مسلمانان هستند که پدر و مادرشان را فدای رسول خدا می کنند و نه الاغها!...» (ص 57)

اولاً: تعجب نویسنده (که به تصریح مترجم کتاب 90 سال [1](#)) در لباس اسلام زندگی کرده است) از تکلم حیوانات جای شگفتی دارد؛

ص: 37

چرا که قرآن به صراحت از صحبت مورچگان (1)، هدهد (2) و پرندگان (3) با حضرت سلیمان علیه السلام سخن می راند و اصولاً عبارت قرآنی منطق الطیر (4) (= دانستن زبان پرندگان) بیانگر یکی از الطاف الاهی و علوم موهبتی خداوند به انبیا و اولیا است.

به هر روی، نویسنده ای که محور سخنانش را قرآن می داند باید در آیات تدبیر نماید و اگر سخن مورچه ای را با حضرت سلیمان علیه السلام در کلام وحی می بیند، نباید از سخن چهارپایی با خاتم رسل صلی الله علیه و آله تعجب کند.

ثانیاً: نتیجه گیری دوم نویسنده را به حساب شوخ طبعی وی می گذاریم؛ چرا که اگر دراز گویی با یکی از انبیای الاهی سخن بگوید - که از لحاظ منطق قرآن بعید نیست - نباید انتظار داشت که او بگوید: پدر و مادر آدم ها به فدایت! بلکه شرط احترام ایجاب می کند آن حیوان از خود و هم جنسانش مایه بگذارد.

ثالثاً: اگر به زعم نویسنده، حدیث فوق توهین شیعیان به مقام نبوت است، باید بدانند که همان حدیث با تفصیلات بیشتر و شاخ و برگ افزون تر در منابع اهل تسنن نیز آمده است. لذا نویسنده که در

ص: 38

---

1- سوره نمل / 18

2- سوره نمل / 22

3- نمل / 16

4- نمل / 16

آخر کتاب مدعی گرویدن به مذهب سنّی هاست - که به نظر می رسد از ابتدا در همان مسلک بوده است - (1) باید پاسخ گوی شبهه اش باشد؛ چرا که این حدیث در مدارک مذهب مورد علاقه وی آمده است. (2)

رابعاً: در منطق قرآن، نه تنها حیوانات سخن می گویند؛ بلکه همه چیز ناطق است و تسبیح خداوند می کند.

وإن من شيء إلا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم (اسراء / 44)

و چیزی نیست مگر این که تسبیح و حمد الاهی می کند؛ اما شما تسبیح آنان را در نمی یابید.

این نویسنده ی ناشناخته - که از معارف قرآن اطلاع کافی ندارد - در روز قیامت خواهد دید که دست، پا، اعضا و جوارح تفرقه افکنان شهادت خواهند داد بر اعمال و رفتاری که برای خراب کردن چهره ی قرآن، اهل بیت علیهم السلام، شیعیان، اسلام و مسلمانان کرده اند. آنان خواهند گفت: چرا شما بر ضدّ ما شهادت می دهید؟ به آنان پاسخ داده می شود: خدایی که همه چیز را به سخن وا می دارد، ما را نیز به سخن واداشت.

ص: 39

---

1- این موضوع در بخش سوم مورد بررسی قرار گرفته است.

2- ابو نعیم اصفهانی در کتاب «دلایل النبوه»، امام الحرمین در کتاب «الشامل فی أصول الدین»، قاضی عیاض در کتاب «الشفاء»، دمیری در کتاب «حیاه الحیوان»، و دیاربکری در «تاریخ الخمیس»... (همگی از علمای اهل تسنن) این ماجرا را نقل کرده اند.

وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا؟ قَالُوا: أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ (فصلت / 21)

و به پوست تن خود خواهند گفت: چرا به زیان ما شهادت می دهید؟ می گویند: خدایی که همه چیز را به سخن وا می دارد، ما را نیز به سخن واداشته است.

### بی اطلاعی نویسنده از علوم روز

نویسنده حتی از دست آوردهای بدیهی علوم روز نیز آگاهی لازم را ندارد و به نظر می رسد به جای آراسته بودن به زیور علم، منطق و عقل تنها هنر او کپی کردن مدارکی است که در اختیارش گذاشته اند. وی در کتاب خویش می نویسد که امام رضا علیه السلام فرمودند:

در نزد امام صحیفه ای خواهد بود که در آن نام تمام شیعیان نشان تا روز قیامت درج خواهد بود و صحیفه دیگری که در آن نام تمامی دشمنان نشان تا روز قیامت درج خواهد بود.

در ادامه نویسنده چنین نتیجه می گیرد:

نمیدانم چه جور صحیفه ای است که بتواند اسمای [اسامی] همه شیعیان جهان را از آغاز تا قیامت در خود جای دهد؟! و نمیدانم آن چگونه صحیفه ای خواهد بود که بتواند اینهمه دشمنان آل بیت!! [اهل بیت] را در خود جای دهد؟! بنظر شما همه کامپیوترها و عقل های الکترونی دنیا میتوانند این عدد خیالی را بشمارند، و در



خود جای دهند؟ اگر معجزه هم خواسته اند ثابت کنند، آن فقط در اختیار پیامبران قرار میگیرد (ص 131)

به طور خلاصه، او در دو جهت در پی انتقاد از این حدیث است:

(1) غیر قابل جمع بودن این شمارش و گردآوری در یک صحیفه و نوشته

(2) ردّ معجزه برای غیر پیامبر و لذا دروغ بودن چنین صحیفه ی معجزه آسایی برای امامان علیهم السلام

پاسخ قسمت اول:

در پاسخ انتقاد اول باید گفت: اگر فردی در قرون وسطای غرب می زیست، چنین سخنانی از وی بعید نبود؛ اما نویسنده ای که خود را دکتر معرفی کرده است و در قرن ارتباطات و در عصر کامپیوتر و اتم زندگی می کند، بعید است که نداند این عدد حتی توسط یک کامپیوتر ساده ی خانگی قابل محاسبه است؛ چه برسد به «همه ی کامپیوترها و عقل های الکترونی دنیا»!

از جانب دیگر، زمانی که بشر معمولی بتواند این اطلاعات را در چند CD جمع کند، چرا خداوند - به طریقی که برای بشر هنوز مکشوف نشده - نتواند برای اولیای خود بر روی زمین - که پیامبر صلی الله علیه و آله

و اهل بیت بزرگوار آن حضرت اند - چنین کاری انجام دهد؟ آیا در قدرت الاهی - نعوذ باللّه - شک دارد یا در ولایت پیامبر و

ص: 41

از سوی دیگر، نویسنده که مذهب اهل تسنن را برگزیده، گویی از متون مذهب خود هم اطلاعی ندارد، چرا که در کتب معتبر سنی ها، وجود چنین صحیفه ها و کتبی قطعی است. برای نمونه به این حدیث دقت کنید:

عبداللّه بن عمر می گوید: روزی رسول خدا در حالی که دو کتاب در دستشان بود، بر ما وارد شده، فرمودند: آیا می دانید این دو کتاب چیست؟ گفتیم: نه یا رسول الله! پیامبر با اشاره به کتابی که در دست راستشان بود، فرمودند: این کتابی از پروردگار عالم است که در آن اسم اهل بهشت، نام پدرانشان و قبیله ی آنان است. سپس به دست چپ خود اشاره کردند و فرمودند: این نیز کتابی از جانب پروردگار جهانیان است که در آن اسم اهل جهنّم، نام پدران و قبیله ی آن هاست... (1)

بهتر بود نویسنده به جای حمله ی بی مورد به شیعیان و دروغ پنداشتن روایات اهل بیت علیهم السلام ابتدا در مذهب خود تحقیق می کرد  
و

ص: 42

---

1- سنن ترمذی /ج 4 /ص 499؛ مسند احمد حنبل /ج 2 /ص 167؛ مجمع الزوائد /ج 7 /ص 187؛ تفسیر طبری /ج 25 /ص 7؛ حلیه الاولیا /ج 5 /ص 168،... (همگی از مدارک اهل تسنن)

اشتباه دیگر نویسندگان این است که کارهای خارق العاده و معجزات را تنها مخصوص پیامبران می دانند؛ در حالی که اگر آگاهی قرآنی بیشتری داشت و در آیات قرآن تفکر می کرد، خلاف این را می یافت. خداوند در آیات 38، 39 و 40 سوره ی نمل چنین می فرماید:

- حضرت سلیمان علیه السلام (برای این که بلقیس را به معجزه ای رهنمون سازد و او را به ایمان به خدا هدایت نماید) گفت: ای بزرگان، کدام یک از شما تخت بلقیس را پیش از آن که تسلیم امر من شود، خواهد آورد؟\* از میان آن جمع، بزرگی از جنیان گفت: من قبل از آن که از جایت برخیزی تخت بلقیس را می آورم و بر این کار توانا و امین هستم.\* کسی که علمی از کتاب نزد او بود گفت: من قبل از آن که چشم بر هم زنی، تخت را حاضر می کنم و چون سلیمان تخت را در مقابل خویش حاضر دید، گفت: این فضل الاهی بر من است\*(1)

ص: 43

---

1- قال يا أيها الملأ أئكم يأتيني بعرشها قبل أن يأتوني مسلمين\* قال عفريت من الجن أنا آتيك به قبل أن تقوم من مقامك وإني عليه لقوي أمين\* قال الذي عنده علم من الكتاب أنا آتيك به قبل أن يرتد إليك طرفك فلما رآه مستقراً عنده قال هذا من فضل ربّي...\*

آیه ی 39 به روشنی نشان می دهد بزرگی از جنیان - که در مجلس سلیمان نبی علیه السلام حضور داشت - بر اعجاز توانا بود و می توانسته تخت باشکوه بلقیس را - پیش از آن که آن حضرت از جا برخیزد - از فاصله ای دور نزد سلیمان علیه السلام حاضر کند.

این بزرگ اجنه به تصریح قرآن، بر این کار قدرت داشته و به یقین از انبیا نبوده است.

آیه ی 40 همین سوره می فرماید: کسی که علمی از کتاب داشت تخت بلقیس را، به اعجاز، در حضور حضرت سلیمان علیه السلام حاضر کرد. اهل تسنن درباره ی شخصیت این فرد در کتب تفسیر چند احتمال می دهند که قول مشهور آنان آصف بن برخیا، کاتب سلیمان علیه السلام است. (1)

در نتیجه، ادعای نویسندگان بر این که معجزه فقط مخصوص پیامبران است، ادعای بی مدرکی است و با آیه ی قرآن و حتی مذهب پنهان نویسندگان - که اهل تسنن باشد - مخالفت صریح دارد. به یقین، اعتبار ائمه ی هدی علیهم السلام نزد خداوند از آصف بن برخیا، کاتب سلیمان و آن جن بیشتر است. لذا وجود صحیفه و نوشته ای نزد آنان که یادگار علوم نبوی صلی الله علیه و آله است، هیچ استبعادی ندارد.

ص: 44

---

1- برای مثال، به تفسیر طبری و الدر المنثور سیوطی ذیل آیات فوق مراجعه فرمایید.

کتابی که نویسنده ی آن مدعی روشننگری است، باید هر جمله و هر عبارتش با آیه، روایت، عقل و منطق مستدل گردد؛ ولی با کمال تأسف کتاب مذکور در بسیاری از موارد، نه تنها هیچ دلیلی ذکر نمی کند بلکه سعی می نماید، با تبلیغ عقاید وهابیت، هدف اصلی خویش را در لابه لای خطوط کتاب دنبال کند. از مواردی که نویسنده یا مترجم محترم عقایدشان را بدون کمترین مدرکی ارائه می کنند، نمونه های زیر است:

1 - اگر کسی از [!] ولایت یا امام زمان یا عصمت ائمه علیهم السلام منکر شود کافر نمی شود. (ص 17)

در اعتقاد مسلمانان (اعم از شیعه و سنی)، کسی که منکر ولایت امام زمان علیه السلام و وجود حضرت ولی عصر علیه السلام باشد، نه تنها از دین بهره ای نبرده، بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیز انکار کرده است. چرا که آن حضرت فرمودند:

«مَنْ أَنْكَرَ الْمَهْدِيَّ مِنْ وَلَدِي فَقَدْ أَنْكَرَنِي» (1)

«هر کس مهدی از فرزندان من را انکار کند، مرا انکار کرده است.»

2 - اگر کسی... حاجتش را به غیر خدا عرضه کند... نه شیعه است و نه سنی

ص: 45

این اعتقاد، از اصول ساخته و پرداخته ی وهابیان است؛ چرا که هر مسلمان، چه شیعه و چه سنی، می داند که خداوند، به اذن الاهی خویش، ما را به انبیا و ائمه علیهم السلام رهنمون ساخته است. پس به راستی کسی که حاجتش را به غیر خدا عرضه کند، نه شیعه است و نه سنی، بلکه وهابی است که به جای عرضه ی حاجت خویش به خداوند و اولیای الاهی، از شیاطین پیروی کند و از اسلام بهره ای ندارد. [\(1\)](#)

3- اگر کسی... برای غیر خدا ذبح و نذر کند... چنین شخصی نه شیعه است و نه سنی (ص 22)

این هم از مواردی است که برای آن استدلالی آورده نشده است و تنها در پی تبلیغ عقاید وهابیت و طالبانی گری است که با جنایات خویش در افغانستان و دیگر کشورهای جهان، تمام مسلمانان را در مظان اتهام قرار دادند.

4- ابن سبا اولین کسی بود که مدعی شد امیرالمؤمنین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله است. [\(2\)](#) (ص 45)

اگر خواننده ی کتاب، فصلی را که نویسنده به این امر اختصاص داده است مطالعه کند، می یابد که در هیچ مدرکی که وی معرفی

ص: 46

---

1- برای بررسی بیشتر ر.ک. کتاب توسل نوشته ی آقای جعفر سبحانی و کتاب توسل نوشته ی آقای سید محمد ضیاآبادی

2- برای پاسخ کامل تر به صفحه ی 122 همین کتاب مراجعه کنید.

می کند، چنین مطلبی وجود ندارد و این از نتیجه گیری های غیر محققانه بلکه فریب کارانه ی نویسنده و ساخته و پرداخته ی ذهن کم مایه ی اوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله 10 سال قبل از هجرت فرمودند:

«إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا»<sup>(1)</sup>

«به درستی که این علی، برادر من، وصی من و جانشین من است. پس به سخنانش گوش کنید و او را اطاعت کنید.»

حال چگونه نویسنده مدعی است: وصایت امیر مؤمنان علیه السلام، اولین بار توسط ابن سبا در حوالی سال 40 پس از هجرت (50 سال بعد از فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله!!) مطرح شده است؟!

5 - معجزه... فقط در اختیار پیامبران قرار میگیرد (ص 131)

این سخن نیز بیانگر اعتقاد دیگر وهابیت است که نویسنده، بدون مدرک آن را بین جملات خویش قرار داده است و از یاد می برد که قرآن در آیات 38، 39 و 40 سوره ی نمل از معجزاتی توسط اجنه و کاتب حضرت سلیمان سخن می گوید.

6 - امام قائم تصمیم دارد تمامی عربها را حتّی اگر شیعه باشند! [به بدترین وضع قتل عام کند. (ص 183)

ص: 47

---

1- تاریخ طبری / ج 3 / صص 1172 - 1173 چاپ لندن؛ تفسیر طبری / ج 19 / صص 74 - 75؛ البدایه والنهایه / ج 3 / صص 39 - 40؛ مسند احمد حنبل / ج 2 / ص 352 و... .

این هم از سخنانی است که نویسندگان بدون ذکر حتی یک سند و تنها به خاطر کینه ای که نسبت به حضرت مهدی علیه السلام و شیعیان دارد نقل کرده است. شیعه و سنی از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند حضرت مهدی علیه السلام دارای صفت زیر است:

«يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجُورًا»<sup>(1)</sup>

«زمین را از عدل و داد پر می کند همان گونه که ظلم و ستم آن را فرا گرفته بود.»

نویسندگان چگونه ادعای اسلام می کند، آن گاه حضرت مهدی علیه السلام را به کشتار بی حساب و کتاب و برخلاف عدل و داد متهم می نمایند؟! به راستی، او به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سخنان ایشان اعتقادی هم دارد؟!!

ص: 48

---

1- عبدالرزاق در «المصنف» / ج 11 / ص 372 حدیث 773؛ مستدرک حاکم نیشابوری / ج 4 / ص 57؛ البیان گنجی شافعی / ص 50؛ ابراز الوهم المکنون ابوالفیض غماری / ص 508، ...



## بخش دوم: اتهامات واهی و روش های غیر علمی

### اشاره

اتهامات واهی و روش های غیر علمی

اتهامات نویسنده به ائمه علیهم السلام و بزرگان شیعه

تحریف، تقطیع و دست بردن در اقوال ائمه علیهم السلام و شیعیان

ترجمه های اشتباه و سوء استفاده از آن

سخنان خنده آور و فکاهی نویسنده

ص: 49



برخی، به جای استدلال به متون واقعی دین اسلام و نقد و بررسی علمی منابع مسلمانان، ناآگاهانه یا مغرضانه، به روش های غیر علمی پناه می بردند و نقدهای غیر منطقی ارائه می دهند. با این کار جامعه ی مسلمانان، به جای بالندگی و رشد، گرفتار جهالت، جدال و تفرقه می شود و اخلاق اسلامی و اجتماعی، به واسطه ی این تهمت ها و بی انصافی ها سیر فقهقراپی پیدا می کند.

با کمال تأسف، شیعه - که مولود واقعی اسلام و مظهر عقل گرایی کامل در طول حیات مسلمانان بوده است - با نقدهای غیر علمی، غیر منصفانه و غیر واقعی متهم گردیده است. به نمونه هایی چند از کتاب «اهل بیت از خود دفاع می کنند» توجه کنید:

1 - ادعای تغییر قبله از مکه به کوفه!!

از عجیب ترین اتهامات نویسنده به شیعیان، ادعای مذکور است که تحت عنوان «خوش خبری برای عراقیها» در صفحات 175 و 176 آورده شده است.

نویسنده در این دو صفحه روایت روشنی را به عنوان مدرک نمی آورد و تنها با اشاره به یک روایت، از آن برداشت نادرست و متن حدیث را، تأویل و تفسیر شخصی می کند. او چنین می نویسد:

ما گمان می کردیم که امام قائم مسجد الحرام را به حالت اصلیش [اصلی اش] که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است باز خواهد گرداند ولی بعدها فهمیدم که خیر منظور این است که آنرا خراب می کند و با زمین هموار مینماید، چونکه قبله بسوی کوفه تغییر جهت خواهد داد!

آن گاه به روایت زیر که از امیر مؤمنان علیه السلام است استناد می کند:

فیض کاشانی روایت میکند (یا أهل الکوفه) ای مردم [کوفه! خداوند کسی را به اندازه شما دوست ندارد لذا امتیازاتی را به شما اختصاص داده است: (مصلاکم بیت آدم و بیت نوح و بیت ادریس و مصلی ابراهیم...)) مصلاى شما خانه آدم و خانه نوح و خانه ادریس و مصلاى ابراهیم است (و لاتذهب الايام حتى ينصب الحجر الاسود فيه) طولی نمیکشد که سرانجام حجر الاسود در آن

این که چگونه نویسنده‌ی محترم کتاب، از روایت فوق، نتیجه گرفته، اعتقاد شیعیان این است که در زمان حضرت مهدی علیه السلام قبله از مکه به سوی کوفه تغییر خواهد کرد، مشخص نیست.

امیر مؤمنان علیه السلام در حدیث مذکور نه تنها از تغییر قبله سخن نمی گویند، بلکه با اشاره به فضیلت مسجد کوفه و با استناد به دانش هایی که به تعلیم الهی و نبوی آموخته اند، بیان می فرمایند که این مسجد، منزل گاه و محلّ نماز پیامبران بزرگ الهی از جمله حضرت آدم، حضرت نوح، حضرت ادریس و حضرت ابراهیم علیهم السلام بوده است. سپس با بهره گیری از گنجینه ی علم غیبی که خداوند در اختیار امیر مؤمنان علیه السلام نهاده، در مقام پیش گویی می فرمایند: روزی حجرالأسود به کوفه خواهد آمد. این واقعه نزدیک به سیصد سال بعد از آن حضرت، در زمان قرامطه در سال های 317 تا 330 اتفاق افتاد و اصولاً ربطی به حضرت مهدی علیه السلام و زمان ظهور ندارد.

تاریخ، این واقعه را چنین ثبت کرده است:

«سلیمان بن حسن بن بهرام جنابی «ابوطاهر» پس از پدرش حسن در سال 310 در بحرین رهبری دولت قرامطه اسماعیلیه را به دست گرفت... در سال 316 و 317 ابوطاهر سپاه خود را به مکه برد و کعبه را غارت کردند و حجرالأسود را نیز با خود بردند. او در سال

319 به کوفه بازگشت و در آن جا 50 روز مستقر شد. سپس ساحل بحرین را به تصرف خود درآورد و در سال 330 حجرالأسود را به کوفه آورد.»<sup>(1)</sup>

جالب آن است که علامه ی مجلسی پس از ذکر این حدیث چنین توضیح می دهد: «نصب حجرالأسود در مسجد کوفه در زمان قرامطه اتفاق افتاد که کعبه را خراب کردند و سنگ را به کوفه انتقال دادند.»<sup>(2)</sup> متأسفانه نویسندگان این توضیحات را نمی بیند و به جای توجه دادن مسلمانان به این خبر غیبی و استفاده ی از آن در جهت معرفی ولیّ خدا - که همانا امیر مؤمنان و فرزندان ایشان علیهم السلام اند - با برداشتی کاملاً شخصی، حضرت مهدی علیه السلام را متهم می نماید که در صدد تغییر قبله خواهند بود!!

خلاصه ی کلام آن که، نویسندگان در دو صفحه از کتاب خود مرتکب خلافهای زیر شده است:

الف - تغییر کلام و تحریف معنای حدیث امیر مؤمنان علیه السلام .

ب - متهم کردن امام زمان علیه السلام و موعود عدالت گستر جهان به اموری که واقعیت ندارد.

ج - متهم کردن گروه کثیری از مسلمانان - شیعیان - به اعتقادی که

ص: 54

---

1- اسماعیلیه و قرامطه در تاریخ نویسنده عارف تامر، تعلیق حمیرا زمرّدی، انتشارات حسابی/اصص 104 - 105

2- بحارالانوار / ج 100 / ص 390 ذیل حدیث 14

روح و جانشان از آن بی اطلاع است.

بی مناسبت نیست در این جا جملاتی را که نویسنده در مقدمه ی کتاب آورده، مرور کنیم:

اینک فرصت آن فرارسیده است که حق را ظاهر کنم و برادران و خواهران فریب خورده ام [!] را آگاه نمایم، زیرا که ما به عنوان علماء و رهبران دینی جامعه، مسئولیت عظیمی به دوش داریم و در روز قیامت از ما سؤال خواهد شد لذا مجبوریم روشنگری کنیم و حق را بیان نماییم حتی اگر تلخ باشد. (ص 33)

افسوس که نویسنده برای روشنگری راه درستی را انتخاب نکرده و با دوری از حق، آرمان های زیبای عنوان شده را از بین برده است!

## 2 - قاتلان امام حسین علیه السلام شیعیان ائمه علیهم السلام نیستند!!

نویسنده در صفحه 51 کتاب ادعا می کند که قاتلان امام حسین علیه السلام شیعیان اند و سخنانی را که سید الشهداء علیه السلام در وصف اهل کوفه و سپاه یزید فرموده اند، در حق شیعیان واقعی اهل بیت علیهم السلام می داند!

علت اصلی برداشت فوق این است که نویسنده اهل کوفه را شیعه ی اصطلاحی و پیرو امیر مؤمنان علیه السلام فرض می کند، در حالی که آنان نه تنها شیعه نبودند بلکه اکثراً پیرو راه و روش خلفا بودند. این کوفیان، همانانی بودند که سید الشهداء علیه السلام چنین مورد خطابشان قرار داد:

ص: 55

«وای بر شما ای شیعیان آل ابوسفیان! اگر دین ندارید و از روز جزا نمی ترسید، در دنیایتان آزاده باشید!»(1)

گروه بزرگی از اهل کوفه همانانی بودند که وقتی حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام می خواستند شریح قاضی را - که نصب شده ی خلیفه ی دوم بود - از قضاوت عزل کند، فریادشان به مخالفت بلند شد! همین کوفیان بودند که چون امیر مؤمنان علیه السلام آن ها را از به جماعت خواندن نافله ی ماه مبارک رمضان (تراویح) منع کرد و با این بدعت در دین مخالفت نمود، تظاهرات به راه انداختند که: چرا از سنت عمر نهی می شود؟!

این کوفیان راحت طلب پیوسته مورد طعن و لعن امیر مؤمنان، امام مجتبی، سید الشهداء، امام زین العابدین علیهم السلام و حضرت زینب علیها السلام قرار می گرفتند. این گروه هرگاه دنیایشان با پیروی از اهل بیت علیهم السلام همسان نبود، رهایشان می کردند و به دنیا روی می آوردند. از این رو سید الشهداء علیه السلام این کوفیان - و نه شیعیان و پیروان واقعی خویش - را این چنین وصف می کند:

«مردمان، بنده ی دنیایند و دین لقلقه ی زبان آن هاست تا زمانی که دنیایشان تأمین است. آن گاه که بلافراگیر شود،

ص: 56

---

1- مقتل الحسین خوارزمی / ج 2 / ص 38 : از مدارک اهل تسنن و بحار الانوار / ج 45 / ص 51



هر کس که در مجالس عزای حسینی علیه السلام، شرکت می کند، حتی اگر پیرزنی فرتوت یا کودکی خردسال باشد، درمی یابد که شیعیان واقعی اهل بیت علیهم السلام همان هایی هستند که تا پای جان و تا هنگامه ی شهادت ایستادند و گزند را به امام علیه السلام روا نداشتند. و همگان می دانند که قاتلان سبط پیامبر صلی الله علیه و آله امثال یزید، ابن زیاد، عمر بن سعد، شمر و سپاهیان آن هاینده.

حق این بود که نویسنده - ولو برای یکبار هم شده - این نام بُردگان را یاد و عمل آنان را تقبیح کند؛ اما اصرار نویسنده بر متهم کردن شیعیان، جایی را برای بیان حقایق باقی نگذاشته است. آنان که با وهابیان تندرو آشنایند به خوبی می دانند که اصولا اینان حرکت عاشورایی امام حسین علیه السلام را تقبیح می کنند و هرگز بر اعمال جنایت کارانه ی یزید خرده نمی گیرند (2). لذا اصرار نویسنده بر متهم کردن شیعه تنها بدان دلیل است که بر حقایق تاریخی عاشورا سرپوش گذاشته شود. به هر حال، نتیجه ی سخن این است که: قاتلان امام حسین علیه السلام شیعیان و پیروان آل ابوسفیان و یزید و معاویه اند؛ نه به زعم نویسنده، شیعیان امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام.

ص: 57

---

1- بحار الانوار / ج 78 / ص 117

2- عجیب آن است که این گروه تندرو حتی بر تکفیر مخالفان یزید اصرار می ورزند! (ر.ک. از آگاهان پرسید، دکتر تیجانی / ج 1 / ص 32)

### 3 - شیعیان اهل سنت را نجس نمی دانند!!

شیعیان با تعلیم در محضر اهل بیت علیهم السلام آموخته اند که باید با رفتار انسانی و برخاسته از عواطفِ پاکی که خداوند در نهاد هر بشری قرار داده، الگوی زیبایی از تربیت اسلام باشند و مردمان را با رفتار خویش به خداپرستی دعوت کنند. این رفتار حتی در مورد یهود و نصارا مورد سفارش ائمه علیهم السلام بوده است؛ چه برسد به اهل تسنن.

در کتب روایی شیعه، چگونگی معاشرت با سنیان در ابواب مختلف و فصل های جداگانه ذکر شده است. برای نمونه به عنوان زیر اشاره می شود:

«باب واجب بودن حسن معاشرت با مردم، حتی اهل تسنن: امانت داری با آنان، شهادت دادن به سود آنان، پای بندی به راست گویی با ایشان، استحباب عیادت از مریض هایشان و تشییع جنازه هایشان و رفتار نیکو داشتن با همسایگان.»<sup>(1)</sup>

برای نمونه به روایتی از این باب توجه کنید:

راوی از امام علیه السلام می پرسد: سزاوار است رفتار ما با آن هایی که معاشرت می کنیم چگونه باشد، با کسانی که با ما هم عقیده نیستند؟

ص: 58

امام علیه السلام فرمودند: «ببینید امامانتان چگونه رفتار می کنند؛ از آنان پیروی کنید و آن چه انجام می دهند، انجام دهید. به خدا سوگند! آنان مریض های ایشان را عیادت می کنند؛ جنازه های آنان را تشییع می کنند؛ به سود و زیانشان (به حق) شهادت می دهند و امانت های آنان را ادا می کنند.»<sup>(1)</sup> متأسفانه نویسندگان به این متون مهم و مشکل گشا توجهی نمی کنند و در جهت ایجاد اختلاف در صفحه ی 142 می نویسند:

ما سنی را بقدری نجس و پلید میدانیم که اگر هزار بار هم شست و شو داده شود نجاستش از بین نمی رود و پاک نمیشود!

حتّی در صفحه ی بعد صحبت از آتش زدن وسایل سنّی ها به علّت نجاست می کند!

برای این ادعا نیز مانند بسیاری از موارد حتّی یک مدرک هم ارائه نشده است.

هر کس که کمترین آشنایی با مسائل فقه شیعه و رساله های توضیح المسائل دارد، می داند که این مطلب، ادعای گزافی بیش نیست.

ص: 59

---

1- وسائل الشیعه / ج 8 / ص 399، ح 3 (کتاب الحج / باب 1 از ابواب العشره)

نویسنده ای که ادعا می کند تمام عمر خود را بین شیعیان در عراق گذرانیده و معاشرت و مراودت شیعیان و سنی ها را در آن جا دیده است که بی هیچ تکلفی با هم نشست و برخاست دارند، نباید ادعا کند که در فقه شیعه، به نجاست سنی فتوا داده شده است!

در شهرهای ایران و عراق، برادران سنی از کُرد، بلوچ، ترکمن و افغانی در کنار شیعیان زندگی می کنند. کسی ندیده یا نشنیده است که آن ها نجس تلقی شوند و وسایل آن ها به علت نجاست شسته شود؟! (چه برسد به آتش کشیدن و سوزاندن وسایل!!)

نویسنده که می داند در خانواده های بلوچستانی و کردستانی و... زن سنی و شوهر شیعه، پدر سنی و فرزند شیعه، برادر سنی و خواهر شیعه با آرامش زندگی می کنند، باید در نوشتن چنین عباراتی، دقت فراوان کند و از سر عقل و منطق سخن گوید تا خدای ناخواسته، آتش اختلاف، به جهت تهمت های بی اساس شعله ور نگردد و وحدت سایه گستر شود؛ به خصوص آن که نویسنده می گوید:

آرزویم این بود که... مسلمانان را اُمتی واحد و ملتی متحد بینم که از یک رهبر خط میگیرند... لذا همیشه از خود می پرسیدم که آنچه باعث این همه بدبختی و عقب افتادگی و اختلاف و چند دستگی ما مسلمانان گردیده است چیست؟ (ص 29)

#### 4 - شیعیان خون و مال سنی ها را مباح و حلال نمی دانند.

با کمال تأسف، نویسنده در ایجاد اختلاف راه افراط را در پیش می گیرد و در کتاب خویش جملاتی می آورد که جز آشوب و فتنه نتیجه ای به همراه ندارد. وی در صفحه ی 151 کتاب خویش چنین می نویسد:

علمای ما [!] خون و مال سنی ها را مباح دانسته اند!

به راستی کدام عالم شیعی، چنین فتوایی داده است؟ مؤلف مجهول الهویه ی کتاب در کدام رساله ی معتبر فارسی یا عربی، فتوایی مبنی بر جواز کشتن سنی پیدا کرده است؟

طرفه آن که این اتهام، به شخص او - که کتابش به دست گروهی افراطی از وهابیت در مکه و مدینه توزیع می شود - بیشتر وارد است. گروه طالبان بود که با پول وهابیت در افغانستان به شیعه کشی پرداخت و حتی به اهل تسنن مخالف خویش نیز رحم نمی نمود. هنوز کشتار شیعیان «مزار شریف» و «بامیان» در خاطره ها هست که به فتوای عالمان وهابی انجام پذیرفت.

آنان نه تنها خون شیعه را مباح می دانند، بلکه هر کس را که وهابی نباشد، مرتد و کافر می شمرند و با اعمالی نظیر آن چه در 11 سپتامبر 2001م صورت گرفت، جان انسان های بی گناه را فدای تعصب افراطی خویش می کنند و در نتیجه ی آن پای اجانب برای سالهای سال در کشورهای مسلمان باز می شود. این اعمال جز به فتوای

ص: 61

رؤسای وهابیت - که نویسنده متعهد به خدمت آنان است - تحقق نمی پذیرد. کما این که رهبر مشهور وهابی عبدالعزیز بن عبداللّه بن باز (متوفای سال 1422 هجری قمری) چنین فتوا داده است:

«مسلمانی که معتقد به جایز بودن نذر و ذبح برای اهل قبور باشد، چون این اعتقاد، شرک اکبر است»[!]. چنین کسی اگر توبه نکند، باید کشته شود.»[!](1)

«کسی که ذبح برای اهل قبور کند و به آنان متوسّل شود،... پس این شرک اکبر است»[!] و چنین کسی اگر توبه نکند، باید کشته شود.»[!](2)

حال نویسنده ی محترم و امثال او باید پاسخ گو باشند که چه کسی خون مسلمانان را مباح می داند؟

## 5 - ادعای دُم داشتن اهل تسنّن!!

نویسنده در صفحه ی 142 کتاب خویش چنین نقل می کند:

هنوز بعضی شیعیان ما معتقدند که اهل سنت دم دارند.

ص: 62

---

1- فتاوی اللجنه الدائمه: زیر نظر عبدالعزیز بن باز / ج 1 / ص 111، فتاوی 1644

2- همان / ص 122، فتاوی 6208 و از همین قسم ج 1 / صص 133 و 134 و... نتیجه ی چنین طرز تفکّر ترور شخصیت های شیعه در هند و پاکستان، بمب گذاری در مساجد و حسینیه های شیعیان، حمله به دسته های عزاداری سالار شهیدان علیه السلام، به رگبار بستن نماز جماعت شیعیان،... است که امثال گروهک «سپاه صحابه» و «طالبان» انجام می دهند.

اگر خواننده نویسنده ی کتاب را نشناسد، گمان می کند که وی فارغ التحصیل دانشگاههای قرون وسطاست یا این که کتابهای «هری پاتر» و «مرد عنکبوتی» و امثال آن را به جای متون والای شیعی خوانده است یا از سر شوخی و برای خنداندن مخاطب و به قصد نوشتن مطلبی فکاهی، چنین می نویسد.

اما نویسنده ی کتاب - که مدعی درجه ی اجتهاد و دکتراست! - باید از این سخنان که حرف ها و شایعات مردم جاهل و بی سواد است، پرهیز نماید تا ارزش کتاب خود را، با چنین جملاتی پائین تر نیاورد.

## 6 - ناآگاهی از فقه

### الف - صیغه

در صفحه ی 89 کتاب، نویسنده بدون ارائه ی حتی یک مدرک، فتوایی عجیب را به علمای شیعه نسبت می دهد و می گوید که آن ها اجازه داده اند با زن شوهردار و دختر باکره حکم صیغه و ازدواج موقت جاری شود! آن گاه در مضمرات چنین اقدامی داستان سرایی کرده و چند ماجرا را به عنوان شاهد می آورد .

مؤلف محترم، مشخص نمی کند که کدام روایت معتبر یا کدام عالم شیعه، ازدواج موقت با زن شوهردار و دختر باکره را بی اذن ولی، جایز شمرده است و در کدام رساله و توضیح المسائل فارسی یا عربی - که اینک در دسترس همگان است - چنین مطلبی را خواننده است!

ص: 63

با کمال تأسف، بار دیگر نویسنده برای اثبات این مدعا، به جای بحث منطقی و روائی، برای خراب کردن چهره ی شیعیان، به ملاقات ها و داستان های غیر مستند و عوام فریب می پردازد.<sup>(1)</sup>

آیا به راستی، دشمنی با شیعیان به این همه کذب و فریب نیاز دارد؟

## ب - سن ازدواج

نویسنده در صفحه ی 83 به گمان خویش، شیعیان را در مبحث متعه رسوا کرده است! او چنین می گوید:

این را هم بدانید که برای زن صیغه شونده شرط نیست که به سن بلوغ رسیده باشد، بلکه دختر ده ساله! را نیز می توان صیغه کرد.

این خود نشان می دهد مؤلف نه تنها مجتهد و دکتر نیست که کمترین اطلاعی از مسائل ابتدایی مذاهب اسلامی ندارد؛ چه برسد به فقه شیعه.

اولاً: او نمی داند که در «عدم شرط بودن سن» میان عقد ازدواج دائم و موقت فرقی نیست و این اعتقاد مشترک سنّیان و شیعیان است. حتی در کتب معتبر حدیثی عامّه از جمله «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» بر این مطلب اشاره شده است.<sup>(2)</sup>

ص: 64

---

1- صحّت و سقم برخی از این ملاقاتها در بخش سوم بررسی شده است .

2- ر.ک. صحیح بخاری / ج 3 / ص 1189، ص 1653، ص 1654 و ص 1660 و صحیح مسلم / ج 3 / ص 1038 و ص 1039



ثانیاً: در نظر مشهور فقهای اسلام، زن، به خصوص در مناطق گرمسیری از جمله شبه جزیره ی عربستان، حتی در سنّ کمتر از 9 سالگی به بلوغ جسمی می رسند. لذا ازدواج دختر ده ساله امری دور از ذهن نیست و این مطلب مورد قبول فقه سنّی و شیعه قرار گرفته است. (1)

در نتیجه، نویسنده - چه شیعه باشد و چه سنّی - باید در مقام دفاع از فتوای مذکور باشد نه این که ندانسته، شیعیان را به اموری متّهم نماید که در مذهب نویسنده نیز مورد تأیید است.

## 7 - ناآگاهی از کراهت گوشت الاغ

نویسنده در صفحه ی 91 چنین می نویسد:

بنده جسارت میکنم و به خودم اجازه می دهم که بگویم با کمال تأسف رأی فقهای ما صائب نبوده است، به دلیل این که متعه همزمان با گوشت الاغ حرام شده، و گوشت الاغ از روز خیبر برای همیشه حرام شد لذا از همان روز شنیده نشده که کسی گوشت الاغ خورده باشد و تا قیامت حرام خواهد بود.

این رأی نویسنده - که آن را به فقهای شیعه نسبت می دهد و فقه غنیّ تشیع را متهم می کند - روشن ترین دلیل بر ناآگاهی او از فقه شیعه است. هر کس با مراجعه به توضیح المسائل های معتبر، می یابد خوردن گوشت این حیوان، مکروه است و نه حرام و تفاوت دو امر «کراهت» و «حرمت» در فقه، حتی برای یک کودک مسلمان روشن

ص: 65

---

1- ر.ک. فقه تطبیقی مذاهب پنج گانه، محمد جواد مغنیه، مترجم کاظم پورجوادی/صص 225 و 226

است.

جای این سؤال باقی است که چگونه نویسنده ادعایی را که بطلان آن روشن است، چنین محکم بیان می کند، از آن استنتاج منطقی! نیز می کند و آن را به شیعیان نسبت می دهد؟

مدرک دکتری و درجه ی اجتهادی که نویسنده مدّعی گرفتن آن است، از کدام منبع سرچشمه می گیرد: واقعیت یا خیال؟ آیا اصولاً نویسنده در نجف و در میان شیعیان این کتاب را نوشته یا بدون اطلاع از فتاوی آنان، از کتاب های کسانی چون خود رونوشت کرده است؟!

### **8 - گناه پدران بر دوش فرزندان نیست: طعن بر زُراه!!**

نویسنده برای خراب کردن شخصیت های بزرگ و علمای شیعه، از هر وسیله ای استفاده می کند! این بار برای تخریب شخصیت زُراه، به کاری غیر اخلاقی و غیر اسلامی دست می زند و ذیل عنوان نقش بیگانگان در انحراف تشیع می نویسد:

دریافتم که چهره های مشکوک زیادی هستند که در داخل کردن این عقاید باطل و افکار انحرافی به مکتب تشیع نقش کلیدی داشته اند. (ص 154)

آن گاه در ابتدای معرفی زُراه بن اَعین و با هدف طعن بر وی - به عنوان فردی که وارد کننده ی عقاید باطل است - چنین آغاز می کند:

زراه از خانواده ای نصرانی است، پدر بزرگش سنسن است که یک

ص: 66

راهب نصرانی بود، پدرش غلامی رومی در خدمت مردی از بنی شیبان بود. (ص 157 کتاب)

دین اسلام، به روشنی تفاوت ها را کنار می گذارد و هر کس را - چه عرب باشد و چه عجم و چه پدرش نصرانی چه یهودی و حتی بت پرست باشد و چه آن فرد آزاد باشد یا برده... - اگر ایمان بیاورد، در ردیف دیگر مسلمانان قرار می دهد و وی را برادر مؤمنان می داند. حال معلوم نیست که نصرانی بودن نیاکان زراره چه ربطی به اعمال و رفتار شخص وی دارد یا این که غلام بودن پدرش، در اصل ایمان زراره چه خدشه ای وارد می کند که نویسنده، معرفی او را به این مطلب آغاز کرده است و آن را «نقش بیگانگان در انحراف تشیع» قلمداد می کند؟

مگر نه پدران بیشتر صحابه - که نویسنده خوانندگان کتاب را به تقلید از آنان دعوت می کند - بت پرست بوده اند؛ از جمله ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه،...؟! آیا درست است که به صرف مشرک بودن پدران افراد ما آنان را طعن زنیم و با عنوان «نقش بیگانگان در انحراف اسلام» اذهان مسلمانان را مشوّش سازیم؟!

ص: 67

1 - پاره پاره کردن حدیث «اللّٰه سماکم الرافضه»

از جمله اصولی که باید هر نویسنده و محقق در نوشته و تحقیق خود رعایت کند، اصل انصاف است. برای مثال اگر کسی آیه ی شریفه ی زیر را مورد بررسی قرار دهد:

«لا تقربوا الصَّلَاةَ وَاَنْتُمْ سُكَارٰی» (1)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال مستی نماز نخوانید (تا بدانید چه می گوید).»

و به جای دیدن کلّ آیه، تنها «لا تقربوا الصلاه» یعنی «نماز نخوانید» را ببیند و نتیجه بگیرد: «آیه ی قرآن تصریح می کند نماز نخوانید.»، انصاف را رعایت نکرده و با تقطیع (قطعه قطعه کردن) و پاره پاره کردن آیه، معنایی خلاف آن چه خداوند متعال اراده فرموده، از آیه برداشت کرده است.

نویسنده ی کتاب هم از این حربه ی غیر علمی و خلاف همه ی موارد اخلاقی استفاده می کند تا شیعیان را بی دین و پشت کننده به اهل بیت علیهم السلام جلوه دهد. مؤلف در ص 55 چنین می نویسد:

اللّٰه سماکم الرافضه!... نزد امام صادق علیه السلام آمدند و گفتند: چه کنیم

ص: 68

ما به لقبی متهم شدیم که پشت ما را سنگین کرد، و دل‌های ما، دارد می‌ترکد و حاکمان خون ما را بخاطر آن حلال می‌دانند؟ فرمودند: الرافضه؟! منظور رافضه است؟ گفتند: بله، فرمودند، [ : ] نه والله، آنها نیستند که اسم شما را رافضه گذاشتند، خداوند شما را رافضه خوانده است. (اصول کافی 5/34)

نویسنده به گونه ای حدیث فوق را آورده و نتیجه گیری کرده است که خواننده گمان کند لقب «رافضه» طعن خداوند متعال بر شیعیان است و امام صادق علیه السلام نیز این طعن و زشتی را در مورد شیعیان قبول دارند!

در ادامه نویسنده حتی ادعا می کند که در این حدیث تفکر و تفحص نیز کرده است:

این روایات را چندین بار خواندم و در آنها فکر کردم، و در عین حال اینگونه روایات را در دفترهای جداگانه ای یادداشت می نمودم، شبهای طولانی می نشستم و در آنها نگاه می کردم [!] و می اندیشیدم و گیج [ گیج ] می شدم [!]

در آخر کتاب (صفحه ی 180) نویسنده از همین روایت کمک می گیرد و اعلام می کند که دیگر شیعه و رافضی نیست و سنی شده است! [\(1\)](#)

ص: 69

---

1- هر کس شایستگی ندارد گوهر تشیع را زیور وجود کند، به خصوص کسانی که افترا و اتهام را ملکه ی نفسانی خویش کرده اند. ما نیز خدا را شکر می کنیم که نویسنده هم مسلک مان نیست .

با مراجعه به مدرک اصلی در روضه ی کافی جلد 8 صفحه ی 34 - که نویسنده (به عمد یا به سهو) مدرک را اصول کافی جلد 5 صفحه ی 34 نوشته است (1) - می بینیم که اصل روایت چنین است:

قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِنَّا قَدْ نُزِنَا نُبْرًا انْكَسَرَتْ لَهُ ظُهُورُنَا وَ مَاتَتْ لَهُ أَفِيدَتُنَا وَ اسْتَحَلَّتْ لَهُ الْوُلَاهُ دِمَاءَنَا فِي حَدِيثٍ رَوَاهُ لَهُمْ فَقَهَاؤُهُمْ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّافِضَةُ قَالَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ لَا وَ اللَّهُ مَا هُمْ سَمَوُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَمَّاكُمْ بِهِ أَمَا عَلِمْتَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَنَّ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ ضَلَالُهُمْ فَلَحِقُوا بِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ هُدَاهُ فَسُمُّوا فِي عَسْكَرِ مُوسَى الرَّافِضَةَ لِأَنَّهُمْ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ

وَ كَانُوا أَشَدَّ أَهْلَ ذَلِكَ الْعَسْكَرِ عِبَادَةً وَ أَشَدَّهُمْ حُبًّا لِمُوسَى وَ هَارُونَ وَ ذُرِّيَّتِهِمَا عَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ أَثْبِتْ لَهُمْ هَذَا الْإِسْمَ فِي التَّوْرَةِ... (2)

ص: 70

1- در موارد بسیاری دیده می شود که نویسنده ی کتاب، در نقاطی از بحث که مراجعه به متن مدرک، خلاف نظر نویسنده را نتیجه می دهد، با نیابردن مأخذ یا نوشتن جلد و صفحه یا دادن مدرک اشتباه، این حساسیت را ایجاد می کند که خدای ناخواسته به عمد چنین ترفندی به کار رفته است؛ مانند سند های صفحات 10، 21، 42، 52، 55، 59، 61، 63، 64، 73، 74، 80، 81، 83، 96، 111، 112، 116، 119، 132، 133، 134، 137، 138، 151، 160، 161، 164، 171، 174، 177، ...

2- روضه ی کافی / ج 8 / صص 34 - 36

(ابو محمد لیث بن البختری راوی حدیث می گوید: فدایت شوم! به ما لقبی داده اند که پشت ما را شکسته است و قلب های ما را میرانده است و حاکمان خون ما را به واسطه ی سخنانی که فقهای حکومتی می گویند، حلال می دانند. امام صادق علیه السلام فرمودند: «منظور شما لقب رافضه (1) است؟») آری. امام علیه السلام پاسخ فرمودند: «به خداوند که چنین نیست. آن ها این لقب را به شما نداده اند؛ بلکه خداوند این اسم را بر شما نهاده است. ای ابا محمد! آیا نمی دانی در میان اصحاب حضرت موسی علیه السلام هفتاد نفر بودند که از فرعون و قومش دوری گزیده (رفضوا فرعون) و به موسی علیه السلام ملحق شده و از ضلالت به هدایت وارد شده بودند؟ این افراد در میان اصحاب و لشکر حضرت موسی علیه السلام به «رافضه» ملقب شده بودند؛ چرا که از فرعون دوری کردند. در حالی که میان لشکر حضرت موسی عابدتر از ایشان نبود و حضرت موسی و هارون و فرزندان آنان را کسی بیشتر از این افراد دوست نداشت و این لقب آنان،

ص: 71

---

1- رفض به معنای دور انداختن است و مخالفان، شیعیان را «رافضه» می خوانند؛ به این هدف که بگویند شیعیان حق را دور انداخته اند؛ اما امام صادق علیه السلام می فرماید: شیعیان از آن جهت «رافضه» خوانده می شوند که باطل را دور انداخته و به حق چنگ زده اند.

این روایت تا صفحه ی 36 روضه ی کافی ادامه دارد. با مراجعه به آن می توان به روشنی دریافت که تا آخرین سطر، جز تمجید و تعریف از شیعیان مطلب دیگری نیست.

از این جا می توان نتیجه گرفت:

الف - نویسندگان قسمتی از حدیث امام صادق علیه السلام را حذف کرده است تا به هدف خویش برسد. (تقطیع و جدا کردن حدیث)

ب - نویسندگان منصف با حذف عبارات زائد، به روانی و زیبایی نوشتار کمک می کنند؛ اما نویسندگان ما با تقطیع حدیث، سخن خداوند متعال و امام صادق علیه السلام را تحریف کرده و معنای کلام را تغییر داده است.

ج - نویسندگان نه تنها در صدد ایجاد وحدت و الفت نیست؛ بلکه با تقطیع و تحریف روایت و تغییر کلام خداوند و امام صادق علیه السلام، شیعیان را ناجوانمردانه متهم می کند و آتش اختلاف را می افروزد.

نویسندگان ای که مدعی است، این روایت و روایات مشابه را چندین بار خوانده و حتی از آن ها یادداشت برداری هم کرده است، آیا در نیافته است که اصل روایت با برداشتهای شخصی او کاملاً مخالف و مغایر است؟

آیا تغییر سخن خداوند متعال و امام صادق علیه السلام از سر خیرخواهی است؟ متهم کردن مسلمانان شیعی به چنین اتهاماتی با کدام عقل و



منطق، ایجاد وحدت می کند؟

این عمل نازیبا از نویسنده ای که مدعی است:

«از جوانی آرزو داشته به دین و امتش خدمت کند و مسلمانان را بیدار کرده، آن ها را امتی واحد ببیند» (ص 29 کتاب) به هیچ روی پذیرفته نیست. آیا با تحریف کلام امام صادق علیه السلام می توان به دین خدمت کرد؟ آیا با ایراد اتهام های واهی به شیعیان، می توان امتی واحد تشکیل داد؟

آیا نویسنده - که آرزو دارد: «تا زنده است و در کفن پیچانده نشده، پروردگار را خشنود سازد» (ص 28 کتاب) - با چنین روشی درصدد جلب خشنودی و رضایت الاهی است؟!

## 2 - تقطیع کلام امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه

نویسنده ی محترم در موارد متعدّد دیگری نیز روایت ها را ناقص نقل می کند تا به خواسته های خویش برسد. برای مثال، در صفحه ی 49 - به بهانه ی این که امیرمؤمنان علیه السلام شیعیان را از خود می رانند و آنان را مذمت می کنند! - ترجمه ی خطبه ای از نهج البلاغه را چنین می آورد، که در این جا عین متن کتاب را می آوریم:

شما مردم دون! ای نه مردان به صورت مرد! ای کم خردان نازپرورد! کاش شما را ندیده بودم و نمی شناختم که به خدا، پایان این آشنائی ندامت بود و دستاورد آن اندوه و حسرت، خدایتان

ص: 73

بمیرانادا! که دلم از دست شما پر خون است، و سینه ام مالا مال خشم، شما مردم دون، که پیایی جرعه ی اندوه به کامم می ریزید، و با نافرمانی و فروگذاری جانبم، کار را به هم درمی آمیزید، تا آن جا که قریش میگوید پسر ابوطالب دلیر است اما علم جنگ نمی داند... اما آن را که فرمان نبرند سر رشته کار از دستش برون است. (نهج البلاغه خطبه 27 ترجمه شهیدی)

عجیب آن است که نویسنده ادعا می کند این خطبه علیه شیعیان ایراد شده است؛ در حالی که هیچ عبارتی در این قسمت، نشان نمی دهد مخاطبان شیعیان اند تا تأیید سخن نویسنده باشد. گذشته از این، تاریخ به روشنی نشان می دهد مخاطبان این خطبه کسانی اند که در دوران خلافت سه خلیفه ی نخست تربیت یافته اند و شیعیان راستین امیر مؤمنان علیه السلام در میان ایشان اقلیت اند و اگر نویسنده ی محترم ادامه ی خطبه را - در همان مدرکی که ارائه کرده است - می خواند، پاسخ خویش را می یافت.

«... به اهل بیت پیامبران بنگرید و به آن سو روید که آنان می روند و پای به پای آنان نهید که هیچ گاه شما را از طریق هدایت منحرف نکنند و به هلاکت نسیارند. اگر نشستند، بنشینید و اگر برخاستند، برخیزید. بر آنان پیشی نگیرید که گم راه می شوید و از آنان واپس نمانید که هلاک می گردید.»

متأسفانه مانند موارد دیگر نویسنده (به عمد یا به سهو) به این قسمت حسّاس و مشکل‌گشای خطبه توجهی نکرده است.

به هرروی، طبق فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام باید با پیروی از اهل بیت علیهم السلام شیعه‌ی واقعی باشیم؛ نه این که مانند مخاطبان این خطبه به تن پروری عادت کنیم و از محدوده‌ی ولایت اهل بیت علیهم السلام خارج شویم.

### 3 - تحریف و دست بردن نویسنده در کلام حضرت فاطمه علیها السلام

با کمال تأسف، نویسنده برای چندمین بار سخنان خاندان وحی علیهم السلام را تغییر می‌دهد و به جهت منافع خویش آن را تحریف می‌نماید.

وی در زیر عنوان «متهم کیست؟» در صفحه‌ی 61، با استناد به کتاب احتجاج مرحوم طبرسی، بدون ذکر جلد و شماره‌ی صفحه، سخنی را به صدیق‌ی کبری حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام منتسب می‌کند و چنین می‌نویسد:

در احتجاج طبرسی آمده است که فاطمه علیها السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای فرزند ابوطالب! (ما اشتملتشیمه الجنین و قعدت حجره الظنن) خلق [و] خوی انسانی در تو نیست و اینک متهم و غیر قابل اعتماد هستی!

در حالی که با مراجعه به کتاب احتجاج طبرسی، می‌بینیم شکل

ص: 75

درست جمله ی فوق چنین است:

«اشتملت شمله الجنین وقعدت حجره الظنن»<sup>(1)</sup>

چنان که می بینید نویسنده با قرار دادن «مای نافیه» بر سر روایت، کلّ عبارت را منفی می کند و با تبدیل «شمله» [به معنای پوشش] به «شیمه» [به معنای خلق و خو]، معنایی کاملاً مخالف آن چه حضرت زهرا علیها السلام منظور داشته اند، از عبارت استخراج می کند!!

در این جا بد نیست به جملاتی از نویسنده که در همین کتاب در وصف خویش و تلاشش می سراید دقت کنیم:

تاکنون مخلصانه آنرا خوانده ام و تدریس کرده ام و از آن دفاع نموده ام، با این احساس که من از مکتب اهل بیت علیهم السلام دارم پیروی میکنم و نه از ترفندهای دشمنان آنان، الحمدلله اکنون هم محبت اهل بیت و پیروی از سیرت ائمه اطهار علیهم السلام البته پس از پیروی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در قلبم دارد موج میزند، اما به شدت از دروغهایی که به آن سلاله طاهره بسته شده متنفرم و از دشمنان واقعی آنان شدیداً احساس تنفر و انزجار میکنم (ص 180)

گویا نویسنده، معنای اخلاص را نمی داند و اصولاً پیروی از اهل بیت علیهم السلام را بازیچه ی زبان خویش کرده است! چگونه کسی از دروغ بر اهل بیت علیهم السلام متنفر است و در عین حال همان کار را انجام

ص: 76

---

1- احتجاج / ج 1 / ص 280 چاپ دارالاسوه که با 4 نسخه ی قدیمی کتاب احتجاج مطابقت و تصحیح شده و همه ی نسخ قدیمی عبارت را این گونه ذکر کرده اند.

می دهد؟ چگونه می توان خویشتن را از ترفندهای دشمنان دور پنداشت و در همان حال، از همان ترفند استفاده کرد؟ به راستی، محبت کدام اهل بیت در قلب نویسنده موج می زند؟!

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (صف / 2)

ای کسانی که ایمان آوردید! چرا چیزی را می گوید که عمل نمی کنید؟!

#### 4 - تحریف و تقطیع حدیث برای متهم کردن شیعیان

نویسنده بار دیگر با ناقص آوردن یک حدیث و هم چنین تحریف و تغییر در همان قسمت ناقصی که از حدیث آورده است، ارزش خود و کتابش را زیر سؤال می برد. وی در صفحه ی 96 چنین می آورد:

از عمار روایت است که گفت امام صادق علیه السلام فرمودند: «قد حرمتعلیکم المتعه» «تحقیقاً متعه بر شما حرام شده است.»

نویسنده به گونه ای سخن امام علیه السلام را تغییر می دهد که گویی متعه بر تمام شیعیان حرام است؛ در حالی که روایت تنها دو نفر از اصحاب امام صادق علیه السلام را از متعه کردن نهی می کند و علت آن در همین حدیث آمده است. اصل روایت چنین است:

عمّار و سلیمان بن خالد نزد امام صادق علیه السلام بودند. امام علیه السلام به آن دو فرمودند: «قد حرّمَتعلیکما المتعه» متعه بر شما دو تن تا زمانی که در مدینه هستید، حرام است؛

چرا که نزد من رفت و آمد می کنید و من نگرانم که شما را (دشمنان و بدخواهان تشیع) بگیرند و بگویند: این ها اصحاب جعفر (بن محمد علیهما السلام) اند. (1)

روایت به روشنی نشان می دهد که علت بیان این فرمایش، نگرانی امام علیه السلام از متهم شدن آن دو در مدینه به سبب موقعیت آن زمان، است و نویسنده با تغییر کلام امام از «علیکما» به «علیکم» [تحریف] و حذف قبل و بعد روایت [تقطیع]، نتیجه ای را که می خواسته به دست آورده است تا شیعیان را متهم کند که آنان متعه را از خود ساخته و به ائمه علیهم السلام منسوب کرده اند!

تحریف و تقطیع احادیث اهل بیت علیهم السلام و تغییر و دست بردن در کلام امام صادق علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام از نویسنده ای که چنین دعا می کند، دور از انتظار است:

پروردگارا! به محبتی که به پیامبر خاتمت و اهل بیت اطهارش دارم از تو میخوام که این کتابم را مورد قبول درگاہت قرار دهی (ص 184)

## 5 - تقطیع حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و نهمت به امیرمؤمنان علیه السلام

نویسنده ی کتاب در صفحه 58، در زیر عنوان «توهین به

ص: 78

پیامبر صلی الله علیه و آله « حدیثی را که بازگو کننده ی رفتار و سخن ناشایست عایشه نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام است، چنین می آورد:

از امیرالمؤمنین (ع) روایت است که خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم دیدم ابوبکر و عمر خدمت ایشان نشستند بین او و عایشه نشستم، عایشه گفت: جز ران من و ران رسول خدا جای دیگری نیافتی؟ پیامبر فرمودند: عایشه ساکت باش!

نویسنده این حدیث را توهین شیعیان به پیامبر صلی الله علیه و آله!! می شمارد و اعتراض می کند که چرا چنین توهین هایی در کتب شیعه آمده است؟! گویا نویسنده نفهمیده است که امیر مؤمنان علیه السلام نه تنها عمل خلافی انجام نداده اند بلکه عایشه - که از حضور آن بزرگوار ناراحت است - با این جمله، شخصیت و ادب خود را نشان می دهد و به امیر مؤمنان علیه السلام بی حرمتی می کند. ادامه ی حدیث این مطلب را به روشنی می رساند که متأسفانه باز هم نویسنده آن را حذف کرده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «عایشه ساکت باش! در مورد برادرم علی مرا میازار. او برادر من در دنیا و آخرت است. او امیر مؤمنان است و روز قیامت خداوند او را بر سر پل صراط می نشاند تا دوستانش را به بهشت ببرد و سهم دشمنانش را جهنم قرار دهد.» (1)

ص: 79

لذا روشن است امیر مؤمنان علیه السلام عمل خلافی نکرده و با نامحرم برخوردی نداشته اند؛ تنها عایشه است که به دلیل جسارت خود، مورد توبیخ رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار می گیرد.

در این صورت، این حدیث نه تنها طعنی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام نیست؛ بلکه مدح امیر مؤمنان علیه السلام است. حال چرا نویسندگان اصرار دارد که این حدیث، توهین شیعیان به رسول خدا صلی الله علیه و آله است، جای تعجب دارد!

همین اتفاق در حدیث بعدی - که نویسنده در صفحه ی 58 و 59 می آورد - تکرار می گردد. او حدیث را به صورت ناقص نقل می کند تا اولاً فضائل امیر مؤمنان علیه السلام نقل نشود و ثانیاً نویسندگان به گمان خویش بتوانند از آن به عنوان توهین شیعیان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام استفاده کند.

## **6 - تقطیع حدیث و تهمت به هشام بن حکم**

نویسنده برای تخریب شخصیت هشام بن حکم به هر وسیله، متوسل می شود تا به هدف خویش برسد و با پاره پاره کردن احادیث به مقصود خود نائل آید. او در صفحه ی 155 چنین نقل می کند:

همین هشام بن الحکم بود که سبب زندانی شدن امام کاظم علیه السلام و سپس شهادت ایشان گردید، ملاحظه فرمائید: (هشام بن الحکم گمراه و گمراه کننده بود، در خون امام کاظم علیه السلام شریک بود) رجال



در حالی که با مراجعه به رجال کشی می بینیم روایت فوق چنین است:

موسی بن صالح و ابوسعید خدمت امام علیه السلام می رسند و بیان می کنند که شنیده اند: هشام بن حکم فردی گمراه و گمراه کننده و در خون امام کاظم علیه السلام شریک بوده است! سپس آن دو از امام علیه السلام می پرسند: درباره ی هشام بن حکم چه می فرمایید؟ آیا او را دوست بداریم؟ امام می فرماید: «بله.» آن دو برای اطمینان و یقین سؤال خود را تکرار می کنند و چنین پاسخ می شنوند که امام علیه السلام با تأکید می فرماید: «آری، او را دوست بدارید. آری، او را دوست بدارید.»

از عبارت فوق مشخص می شود، روایت نه تنها بر شخص هشام طعنی وارد نمی کند؛ بلکه او را می ستاید و بر محبت به او تأکید دارد؛ اما متأسفانه نویسنده با حذف اصل روایت [تقطیع] و تغییر کلام امام علیه السلام [تحریف] سعی دارد به بزرگی از بزرگان اسلام و شیعه تهمت زند و اتهامی را که دشمنان شیعه به هشام وارد کرده بودند، سخن امام علیه السلام جلوه دهد.

## 7 - تغییر کلام بزرگان شیعه در بحث متعه و خمس

نویسنده در صفحه ی 85 و 86 ادعا می کند، شیخ طوسی تفسیر و توضیحی بر روایتی از امام صادق علیه السلام اضافه کرده است که نشان می دهد حکم متعه ابطال شده است. در حالی که شیخ طوسی نه تنها در ذیل روایتی که نویسنده مدعی است از کتاب تهذیب، جلد 2، صفحه ی 189 آورده توضیحی نداده است، بلکه در کل کتاب تهذیب چنین مطلبی نیامده است.

تغییر سخن علمای بزرگ شیعه در باب خمس، بیشترین آمار را به خود اختصاص می دهد و نویسنده در صفحات 109، 110 و 111 با زیرکی و شیطنت سخنان آن بزرگواران را تغییر می دهد یا جمله ای را از میان نوشته ها انتخاب می کند تا به هر نحو نشان دهد، عالمان نام برده، همگی به عدم وجوب خمس فتوا داده اند.

جالب آن است که بزرگانی مانند محقق حلی در شرایع الإسلام، یحیی بن سعید حلی در جامع للشرایع، علامه ی حلی در تحریر الأحکام، مولا احمد اردبیلی در مجمع الفائده و البرهان،... همگی بر وجوب خمس فتاوی دارند؛<sup>(1)</sup> اما نویسنده نه تنها این مطالب را متذکر نمی شود، بلکه از آنان به عنوان فتوا دهندگان بر عدم وجوب خمس یاد می کند!

ص: 82

---

1- علاقه مندان برای آشنایی بیشتر با ادله ی بحث خمس به کتاب «خمس (پاسخ به شبهاتی پیرامون خمس)» تألیف سید حسن فقیه امامی مراجعه فرمایند.

1 - توهین به امام مجتبی علیه السلام

نویسنده در صفحه ی 67 کتاب خویش با عنوان «توهین به امام مجتبی علیه السلام» روایتی را که به گمانش توهین شیعیان به آن امام بزرگوار علیه السلام است، نقل می کند که:

- اهل کوفه -... نه تنها لباسهایشان را که حتی - جا نماز را از زیر پایش کشیدند، سرانجام حضرت مجبور شد شمشیرش را حمایت کند و بدون لباس بنشیند!!

سپس نویسنده در ادامه نتیجه می گیرد:

آیا شایسته بود که امام حسن مجتبی علیه السلام تا این حد مورد ظلم و ستم قرار گیرد که مجبور شود لخت مادرزاد جلو مردم بنشیند.

از نتیجه ای که مؤلف از روایت فوق گرفته است، معلوم می شود نویسنده یا به زبان عربی و لغات ساده ای که در کتب روایی آمده ناآگاه است یا آگاهانه برای رسیدن به اهداف خود، روایت را به اشتباه ترجمه می کند. اینک به اصل روایت توجه کنید:

«فَبَقِيَ جَالِسًا مُتَقَلِّدًا السَّيْفَ بغيرِ رداء»<sup>(1)</sup>

«پس امام مجتبی علیه السلام شمشیر کشیده، بدون ردا، نشسته بودند.»

ص: 83

ردا در کتب لغت (و حتی در کتب لغت اهل تسنن(1)) لباسی است که انسان بر روی لباس های دیگر، روی دوش می اندازد (چیزی همانند عبا) و حتی در کتب فقهی عامه از جمله صحیح بخاری بابی با عنوان «باب الصلاه بغیر رداء»(2) یعنی «باب نماز خواندن بدون ردا» وجود دارد و مشخص است منظور «نماز خواندن بدون لباس» نیست.

این روایت و توضیح آن به روشنی مشخص می کند که نه تنها صحبت از آن چه نویسنده می گوید نیست، بلکه تنها ردا و عبا را از روی دوش امام مجتبی علیه السلام کشیده اند؛ اما با کمال تأسف نویسنده با عبارتی زشت و موهن، خود به ساحت مقدس امام علیه السلام توهین روا می دارد و آن را توهین شیعیان در کتاب هایشان جلوه می دهد!

نویسنده که معنای یک لغت ساده را نمی داند، چگونه مدعی شده است متولد و ساکن کشوری عربی است و درجه ی اجتهاد از حوزه ی علمیه ی نجف و دکترا از یک دانشگاه را توأمان دارد؟!

## 2 - ترجمه ی غلط و تهمت به شیعه

نویسنده روایتی را از امام صادق علیه السلام چنین ترجمه می کند:

ما انزل الله سبحانه آیه فی المنافقین الا و هی فیمن [فی من] ینتحل

ص: 84

---

1- ابن اثیر، لغت شناس بزرگ می گوید: «ردا لباس و پارچه ای است که انسان بر روی دوش خود روی لباس های دیگر می اندازد.»

النهاییه فی غریب الحدیث والأثر / ج 2 / ص 217

2- صحیح بخاری / ج 1 / ص 97 (کتاب الصلاه، باب 11)

خداوند پاک هیچ آیه ای درباره منافقین نازل نفرموده مگر اینکه بر پیروان تشیع تطبیق میورد [می رود یا می شود]!!» (ص 181)

هر کس به کتب لغت عربی مراجعه کند می یابد که «ینتحل» در این کتاب ها «ادعا کردن به دروغ» و «خود را جا زدن» معنا شده است. (1) پس عبارت حساس روایت «إلاّ وهی فی من ینتحلّ التشیع» به این معناست: «مگر بر کسانی که به دروغ ادعای تشیع می کنند».

در نتیجه معنای اصلی روایت چنین می شود:

«خداوند سبحان، هیچ آیه ای را درباره ی منافقان نازل نکرده است؛ مگر این که بر کسانی که به دروغ ادعای تشیع می کنند نیز تطبیق می کند.»

پس نویسنده بار دیگر با تغییر معنای حدیث [تحریف]، شیعیان را بدون دلیل متهم می کند.

به راستی، نویسنده با تغییر معنای روایت از زبان امام صادق علیه السلام می خواهد «از اهل بیت علیهم السلام دفاع کند؟» آیا متهم کردن شیعیان، آن هم به این روش غیر علمی و ناجوانمردانه، «تلاش مخلصانه در راه وحدت» است؟

ص: 85

---

1- برای نمونه به لسان العرب، ابن منظور / ج 14 / ص 75 چاپ دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، ذیل واژه ی «نحل» مراجعه نمائید.

در صفحه ی 62 نویسنده در زیر عنوان «پیرمرد حقه باز» به گمان خویش می خواهد نشان دهد، در کتب شیعیان به امامان علیهم السلام توهین شده است. او چنین می آورد:

دروغ دیگری ملاحظه فرمایید: «پدرم روز جمعه مرا با خودشان به مسجد بردند، دیدم که علی بر بالای منبر خطبه می خواند: پیرمردی کچل، با پیشانی برآمده، شانه های عریض، حقه بازی از چشمانش نمایان بود... مقاتل الطالبین [مقاتل الطالبیین] ص 27. آن گاه نتیجه می گیرد:

طوری که آقایان مدعی هستند اگر امیرالمؤمنین علیه السلام دارای همین صفات میبود حضرت زهرا(س) چگونه به ایشان راضی شد؟!

در همین چند سطر انصاف و حق مداری نویسنده مشخص می گردد؛ چرا که:

الف) عباراتی را که نویسنده چنین ترجمه کرده، در اصل سخن چنین است:

عن أبي إسحاق قال: «أَدْخَلَنِي أَبِي الْمَسْجِدَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَرَفَعَنِي فَرَأَيْتُ عَلِيًّا يَخْطُبُ عَلَى الْمَنْبَرِ، شَيْخًا أَصْلَعًا، نَأْتِي الْجِبْهَةَ، عَرِيضَ مَا بَيْنَ الْمَنْكَبَيْنِ، لَهُ لِحْيَةٌ قَدْ مَلَأَتْ صَدْرَهُ، فِي عَيْنِهِ

أبو اسحاق می گوید: روز جمعه پدرم مرا به مسجد برد و بر سر دست بلند کرد. من [امیر مؤمنان] حضرت علی علیه السلام را دیدم که خطبه می خواند. او پیرمردی بود که جلوی سرش مونداشت، پیشانیش برآمده، چهارشانه و محاسنی که روی سینه اش را گرفته بود و چشمانش خوابیده بود. ابوداود [به عنوان توضیح] می گوید: یعنی در چشمانش نرمی و آرامش بود. (2)

نویسنده نه تنها عبارات را اشتباه ترجمه کرده؛ بلکه با الفاظ نازیبایی که قلم از تکرار آن شرم دارد، به ساحت قدس شاه ولایت جسارت کرده است. عجیب تر آن که وی ترجمه ی غلط خود را به حساب شیعیان می گذارد و آنان را به توهین به امیر مؤمنان علیه السلام متهم می کند!

ب) صفاتی که در روایت فوق، در وصف امیر مؤمنان علیه السلام آمده است در بسیاری از سال خوردگان مسلمان می توان یافت، حال چگونه آن را به آسانی دروغ می پندارد، جای سؤال است؟

ج) بی اطلاعی از تاریخ، از نشانه های دیگر سطح آگاهی و دانش

ص: 87

---

1- مقاتل الطالبيين، ابوالفرج اصفهانی / ص 27 انتشارات دارالمعرفه، بیروت.

2- ترجمه ی مقاتل الطالبيين، سید هاشم رسولی محلاتی / ص 45. لین در لغت به معنای نرم شدن و نرمش است: فرهنگ عربی - فارسی، محمد بندرریگی / ص 519

نویسنده است؛ چرا که خطبه ی امیرمؤمنان علیه السلام مربوط به دوران خلافت و سال های آخر عمر آن حضرت در کوفه، یعنی در 59 تا 63 سالگی است؛ اما ازدواج حضرت با صدیقه ی کبری علیها السلام سی و اندی سال قبل از خلافت و در 25 سالگی بوده است.

در نتیجه تعجب نویسنده که می نویسد: «چگونه حضرت زهرا علیها السلام راضی به ازدواج شدند؟» بی معناست.

د) بر فرض که تمام آن چه مؤلف آورده است، توهین به مقام حضرت امیرمؤمنان علیه السلام باشد، آیا نویسنده نمی داند کتاب «مقاتل الطالبیین» - که به عنوان مدرک سخنان فوق آورده است - از کتب شیعیان دوازده امامی نیست؟! چرا ادعا می کند که این توهین شیعیان در کتاب هایشان به ائمه علیهم السلام است؟! چگونه نویسنده ای که الفبای تحقیق را نمی داند، معنای لغات را به اشتباه می آورد، روایتی را به راحتی دروغ می پندارد، تاریخ را جا به جا نقل می کند، مدعی است آیت الله العظمای نود ساله ی ساکن نجف است؟! به راستی، «پیرمرد حقه باز» کیست؟

### سخنان خنده آور و فکاهی نویسنده

تعصب کورکورانه ی نویسنده، در برخی موارد تا آن جا پیش می رود که به جای سخنان معقول و بحثهای منطقی، حرفهای خنده آور و فکاهی از او صادر می شود.



او در چند جا خود را زاهد جلوه می دهد و همه ی بزرگان شیعه را متهم می کند:

بنده اگر مطامع دنیا را در نظر میداشتم صیغه و خمس برایم کافی بود، همچنانکه آقایان دیگر از همین راه توانسته اند... (ص 37)(1)

در زهد و چشم پوشی از مطامع دنیا همین بس که نویسنده در 90 سالگی، خود را از صیغه مبری می داند!!

در جای دیگری او ادعا می کند:

پدرم دستور داد، که رختخواب [مهمان سنی] را بسوزانند و ظرف هایی که در آنها غذا خورد خوب بشویند، چون همه ی شیعیان!! معتقدند که سنی به حدی نجس است که اگر هزار بار هم شستشو داده شود، پاک نمی شود» (ص 142 و 143)(2)

جای شکر باقی است که پدر مؤلف، به شکستن و چال کردن ظروف غذایی که آن سنی از آن ها استفاده کرده بود دستور نداده است و امر نکرده که «خاکستر رختخواب را بیاد دهند» و داستان پردازی

ص: 89

- 
- 1- این مطلب در چند جای دیگر با الفاظ زننده و توهین به بزرگان شیعه تکرار شده است از جمله در صفحات 38، 92، 93 و 180
  - 2- امیدواریم که فهم و درک نویسنده به پدر بزرگوارش نرفته باشد و به جای استناد به چنین داستان های خیالی و مطالب موهومی، به فتوای فقهای آگاه عمل کند .

نویسنده در حدّ شستن ظروف و آتش زدن رختخواب به پایان رسیده است؟

در هیچ رساله‌ی فارسی موجود، سنّی نجس محسوب نمی‌شود و بر فرض نجاست، لازم نیست رختخواب مورد استفاده‌ی او به آتش کشیده شود؛ بلکه تطهیر با آب کفایت خواهد کرد!

از جمله‌ی این حرفهای بی‌منطق که انسان عاقل از سر تأسف، به خنده می‌افتد، «اعتقاد داشتن شیعیان به این که اهل سنّت دم دارند.» (ص 142) است.

به راستی مخالفت با تشیع، ارزش این فکاهیات را دارد؟!

ص: 90

بحران هویت

سردرگمی در تعیین سنّ نویسنده

ناآگاهی از نام بزرگان شیعه و کتب آن ها

ادعای همکاری با مرحوم آقای خویی

نویسنده نام راویان حدیث را نمی داند!!

نویسنده نام ائمه علیهم السلام را نیز نمی داند!!

ادعای مرجعیّت و آیت الله عظمایی

نویسنده پرورش یافته ی محیط سنّی است.

بررسی برخی ملاقات های نویسنده با علما

1 - ادعای ملاقات با مرحوم کاشف الغطاء

2 - ادعای ملاقات با مرحوم آقای خویی (1)

3 - ادعای ملاقات با مرحوم آقای خویی (2)

4 - ادعای ملاقات با مرحوم آقای خویی (3)

5 - ادعای ملاقات با امام خمینی



با مطالعه ی کتاب مورد نقد، ابتدا تصوّر بر این بود که نویسنده - که نام اصلی خود را به دلایلی نیاورده است - پیرمردی فاضل و شخصیتی بزرگوار از اهل علم است که در حوزه ی نجف اشرف و در جوار حرم مطهر علوی علیه السلام ساکن بوده، با علمای بزرگ حشر و نشر داشته است؛ چون او خود را چنین معرفی کرده است.

با خواندن کتاب، تناقضاتی به چشم خورد که قبول مطالب بالا را سخت، بلکه ناممکن ساخت. نمی توان قبول کرد که:

- سنّ نویسنده بین 79 تا بیش از 190 سال در نوسان باشد!!

- وی در عین ادعای اجتهاد پنج‌ساله، نام امامان علیهم السلام را اشتباه بیاورد!!

- راویان مشهور حدیث را نشناسد!

- نام علمای بزرگ شیعه را نداند تا آن جا که اسم «شیخ عباس قمی» مؤلف «مفاتیح» را - که شهره ی عام و خاص است - «سید عباس قمی» نوشته باشد!!

ص: 93

نویسنده ی کتاب، از آن جا که بنای خویش را بر عدم صداقت نهاده است، حتّی در بیان طول عمرش نیز به بی راهه می رود:

1 - مترجم کتاب مدعی است سنّ مؤلف در سال ترجمه ی کتاب، یعنی سال 1423 هجری قمری، 90 سال است. (ص 26)

2 - در جای دیگر، نویسنده ی کتاب مدعی ملاقات با شاعری به نام احمد صافی نجفی می شود و ادعا می کند که آن شاعر سی سال از وی بزرگتر بود. از آن جا که مرحوم احمد صافی نجفی متولد 1314 و متوفای 1397 هجری قمری است، این به معنای این است که سال تولّد نویسنده، 1344 هجری قمری است که تا زمان ترجمه ی کتاب، عمر وی 79 سال می شود! (ص 127)

3 - نکته ی جالبی که از عدم صداقت مؤلف و بی انصافی مترجم حکایت می کند این است که مؤلف در کتاب اصلی که به زبان عربی است، ادعا می کند با مرحوم سید دلدار علی در هند ملاقات کرده و آن مرحوم کتاب خود به نام «اساس الاصول» را به وی هدیه داده اند. (1) از آن جا که مرحوم سید دلدار علی بن محمّد معین نقوی لکهنوی در سال 1235 وفات یافته است، باید گفت که اگر مؤلف در

ص: 94

---

1- اصل سخن نویسنده در کتاب عربی چنین است: «فی زیارتی للهند التّقیة السید دلدار علی فاهدانی نسخه من کتابه (أساس الاصول): در مسافرتم به هندوستان، سید دلدار علی را ملاقات کردم و او به من نسخه ای از کتابش به نام «اساس الاصول» را هدیه داد.»

یک سالگی!! هم با مرحوم سید دلدار علی ملاقات کرده، کتاب «اساس الاصول» را از آن مرحوم هدیه گرفته باشد، عمر او در زمان ترجمه ی کتاب 189 سال است!!!

مترجم محترم کتاب که بر این دروغ واقف است، قضیه ی ملاقات را در ترجمه حذف می کند تا اخلاص خود را به نویسنده (و نه به حق و حقیقت؟) نشان دهد!! (ص 166)

لذا روشن است که مؤلف، نه مرحوم سید علی دلدار هندی را ملاقات کرده است و نه تاریخ بزرگان شیعه را می شناسد و نه سنّ او 79 یا 90 یا 189 سال است. با این همه جالب آن است که مترجم در ابتدای کتاب می نویسد:

این اثر ناچیز را به تمام حق جویان تقدیم میدارم، آنانیکه همواره حق را بر باطل، تحقیق را بر تقلید، وحدت را بر تفرقه، حق طلبی را بر ننگ و عار ترجیح می دهند.

### **ناآگاهی از نام بزرگان شیعه و کتب آن ها**

نویسنده خود را عالم مجتهد ساکن نجف معرفی کرده است و مدعی داشتن مدرک دکتراست؛ اما از ساده ترین علوم فرهنگ اسلامی بی بهره است؛ نام کتابها را به اشتباه می آورد و اسم علمای مشهور را نمی داند! برخی از این موارد را در زیر می آوریم:

ص: 95

1 - نام استاد خود!! مرحوم علامه محمد حسین آل کاشف الغطاء را با لفظ «سید» می آورد و نمی داند که آن مرحوم با لقب «شیخ» معرفی می شود و «سید» نیست! (ص 29)

2 - نویسنده با این که خود را شاگرد آقای خویی معرفی می کند و حتی آن بزرگوار را در حکم پدر می داند (ص 70) در کل کتاب خود، تنها دو جا نام کتاب های آقای خویی را می آورد که در هر دو مورد نام ها اشتباه است!

وی در صفحه ی 119، کتاب «منهاج الصالحین» را که رساله ی فقهی و به زبان عربی آقای خویی است به اشتباه «ضیاء الصالحین» می نویسد. (کتاب ضیاء الصالحین، مشتمل بر ادعیه و زیارات است و اصولاً کتاب فقهی نیست و نویسنده ی آن «حاج محمد صالح جوهرچی» است.)

نویسنده، کتاب دیگر آقای خویی یعنی «معجم رجال الحدیث» را «معجم رجال الشیعه» می نویسد. (ص 70)

هر دو کتاب از کتب مشهور و مورد استفاده ی خاص و عام است و حتی طلبه های جوان ایرانی که پایشان به نجف نرسیده، اسم این کتب را می دانند اما نویسنده ی نود ساله ی ساکن نجف این نام ها را نمی داند!!

3 - نام شیخ بزرگوار حسین کرکی عاملی را چنین می آورد: «شیخ ثقه سید حسین بن سید حیدر کرکی عاملی» و نمی فهمد که شیخ



نمی تواند سید هم باشد. نویسنده در همان صفحه، شیخ طوسی را «سید ابوجعفر الطوسی» معرفی می کند که این مطلب را مترجم تصحیح کرده است تا جهل نویسنده روشن نشود!! (ص 163)

4 - «شیخ عباس قمی» صاحب مفاتیح الجنان را «سید عباس قمی» معرفی می کند و کتاب «الکُنْی و الألقاب» آن مرحوم را «الکُنْی و الألقاب» می نویسد، که باز هم مترجم به کمک مؤلف می آید و هر دو غلط را تصحیح می کند. (ص 163)

5 - به خوانندگان سفارش می کند برای تحقیق بیشتر به کتاب «حل الاشکال» سید بن طاووس مراجعه کنند؛ اما نمی داند که این کتاب در زمان حاضر وجود خارجی ندارد و در گذر ایام از بین رفته و تنها نامی از آن باقی است! این نشان می دهد، نویسنده به کتب اصیل شیعی، هیچ اشرافی ندارد. (ص 46)

6 - کتاب «جامع الرواه» را برای «مقدس اردبیلی» می داند؛ در حالی که نام نویسنده ی آن «محمد بن علی اردبیلی حائری» است که حتی بر طلاب جوان هم پوشیده نیست که آن ها دو شخصیت جداگانه اند. (ص 46)

7 - گمان می کند کتاب «تحریر» نوشته ی «طاووسی» نامی است؛ در حالی که اسم کتاب «تحریر طاووسی» و مؤلف آن «شیخ حسن بن شهید ثانی» است! (ص 46)

8 - کتاب «مدارک الاحکام» نوشته ی «سید محمد بن علی موسوی

عاملی» را «مدارک الافهام» می نویسد و مؤلف را «سید محمد طباطبایی» معرفی می کند! (ص 111)

9 - علامه «سالار» و کتاب او «مراسم» را علامه «سالار» و «مراسیم» معرفی می کند. (ص 111)

10 - کتاب مرحوم فیض کاشانی را - که «مفاتیح الشرایع» است - «مفاتیح الشریعه» می نویسد. (ص 112)

11 - نام کتاب مرحوم گشتی را «معرفه اخبار الرجال» می نویسد، در حالی که اسم این کتاب «اختیار معرفه الرجال» است. مترجم با حذف این قسمت، اشتباه نویسنده را مخفی می کند.

12 - «حافظ رجب بُرسی» عالم شیعی قرن هشتم را «ابن رجب برسی» معرفی می کند. (ص 150)

13 - شیخ محمد جواد مغنیه را «سید» معرفی می کند که مترجم آن را در ترجمه ی فارسی حذف کرده است. (ص 41 و ص 46)

14 - آقای میرزا علی غروی را در کتاب، سید معرفی می کند که مترجم آن را در ترجمه ی فارسی حذف کرده است. (ص 35)

15 - «شیخ محسن حکیم» را «سید محسن حکیم» می نویسد که باز هم مترجم به کمک او می آید و در ترجمه ی فارسی کتاب، لفظ «سید» را حذف می کند. (ص 122)

این موارد نشان می دهد نویسنده با هیچ کدام از بزرگانی که مدّعی ملاقات است از جمله شیخ محمد جواد مغنیه، میرزا علی غروی،

شیخ محسن حکیم، آقای خوبی،... روبرو نشده است .

16 - وی حتی نام هم فکران خود را هم نمی داند و «احمد کاتب» را «سید احمد کاتب» معرفی می کند تا میزان علم خود را بیشتر نشان دهد. (صفحات 33، 168، 169)

## ادعای همکاری با مرحوم آقای خوبی

ادعای همکاری با مرحوم آقای خوبی (1)

نویسنده ی کهن سال دانشمند در صفحه ی 69، یک حدیث را از کتاب رجال کشی می آورد که به گمان نویسنده، در آن طعن بر شخصیت زراره است. سپس چنین می نویسد:

متأسفانه حدود هزار سال است که از تألیف کتاب کشی میگذرد و تمامی علمای شیعه ما در هر زمان آن را دیده و خوانده اند اما ندیدم که یکی از آنان بر این سند رسوائی اعتراض کرده باشد!

سپس در صفحه ی بعد چنین ادامه می دهد:

حتی امام خوئی هنگامی که کتاب بزرگش (معجم رجال الشیعه) را شروع به تألیف کرد، بنده یکی از همکاران ایشان در تألیف این کتاب ضحیم! [!] بودم، که روایات را از میان کتابها جمع آوری میکردم وقتی که به این روایت رسیدم و آنرا برایشان خواندم اندکی فکر کرد و فرمود: «هیچ عالمی از لغزش خالی نیست!» همین و

ص: 99

---

1- برای توضیح بیشتر به صفحات 111 تا 113 همین کتاب مراجعه فرمایید.

بس یک کلمه ی دیگر اضافه نکرد!

نکته ی جالب این جاست که مرحوم آقای خوبی در همان کتابی که نویسنده مدعی همکاری در تألیف آن است در جلد 8 (از ص 225 تا ص 267) با بررسی 56 روایتِ مربوط به زراره، نه تنها آن یک روایت از کتاب رجال کشّی را بررسی می کند، بلکه با بررسی تمامی روایاتی که درباره ی زراره است پاسخی علمی و منطقی به سؤال امثال نویسنده می دهد و از جناب زراره رفع اّتهم می کند.

مطلبی که باقی می ماند این است که نویسنده از پاسخ مرحوم آقای خوبی در کتاب «معجم رجال الحدیث» ایشان بی اطلاع است و به جای آن پاسخی سطحی را از آن عالم بزرگوار نقل می کند و حتّی ادعا می نماید در هزار سالی که از تألیف رجال کشّی گذشته، هیچ عالم شیعی، پاسخی به آن نداده است؟

به راستی، نویسنده از تحقیق ها و پاسخ های بزرگان شیعه از جمله مرحوم میرداماد، (1) مرحوم صاحب معالم (2)، مرحوم مامقانی (3)... بر

مطلب فوق بی اطلاع بوده است؟ آیا مرحوم آقای خوبی علی رغم آگاهی عمیق از مسأله، چنین پاسخ ضعیفی داده اند؟ آیا نویسنده به واقع از تحقیقات هزار ساله ی علمای شیعه درباره ی رجال کشّی

ص: 100

---

1- شرح میرداماد بر کتاب اختیار معرفه الرجال.

2- تحریر طاووسی / ص 128

3- تنقیح المقال / ج 1 / ص 445

بی اطلاع است و حتی نظر آقای خوئی را - که مدعی است آن مرحوم در حکم پدر او بود - نمی داند؟ آیا ملاقاتهای حضوری وی با علمای شیعه که در همگی آن ها، ما با پاسخهای بی محتوا و بی منطق از طرف بزرگانی مانند مرحوم کاشف الغطاء، مرحوم خوئی، مرحوم سید محمد باقر صدر،... مواجه می شویم - صحت دارد؟

### نویسنده نام راویان حدیث را نمی داند!!

نویسنده در صفحه ی 70 کتاب مدعی است که همکار آقای خوئی در کتاب رجال ایشان بوده است؛ در حالی که الفبای علم رجال و شناخت راویان حدیث را نمی داند و در تشخیص افراد و رجالی که حدیث نقل کرده اند مشکل دارد.

1 - وی در صفحه ی 161 کتاب خویش، جهت متهم کردن جناب ابوبصیر مرادی از اصحاب والای امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام چنین می آورد:

«ابوبصیر در روایت حدیث نیز مخلط بود. از محمد بن مسعود نقل شده که گفت: از علی بن حسن درباره ابوبصیر پرسیدم فرمود: ابوبصیر قبل از این به ابو محمد شهرت داشت و غلام آزاد شده بنی اسد بود و در همان زمان نابینا بود. پرسیدم آیا به «غلو» هم متهم شده؟ فرمود: «غلو» نه هیچ وقت متهم نشده اما مخلط بوده است.»

ص: 101

نویسنده با نقل این حدیث می خواهد بیان کند که ابوبصیر احادیث را مخلوط می کرده و با به هم ریختن متن حدیث، روایات را اشتباه بیان می کرده است؛ در حالی که مطلب مذکور درباره ی «ابوبصیر یحیی بن قاسم اسدی» است و نه «ابوبصیر مرادی» و این مطلب از صدر و شروع روایتی که نویسنده آن را نیاورده کاملاً مشخص است.

اگر نویسنده، آغاز این روایت را به عمد نیاورده باشد، مرتکب تقطیع و دست بردن در حدیث شده و به یکی از شیعیان والای ائمه علیهم السلام تهمت زده است و اگر از روی جهالت این دو نام را جابجا بیان کرده است، این کار نشان دهنده ی جهالت او در علم رجال و شناخت راویان حدیث است.

این قبیل اشتباهات در جای جای کتاب وجود دارد که نشان می دهد، نویسنده ی مدعی علم، از علومی هم که ادعای تخصص در آن ها را دارد، بهره ای نبرده است.

2- نویسنده در متن عربی چندین بار نام صحابی مشهور امام صادق علیه السلام را «ابن ابی یعفور» (با الف و لام) یاد می کند که مترجم این موارد را تصحیح کرده است، در حالی که نام این بزرگوار «عبدالله بن ابی یعفور» است و این مطلب نزد عالمان حدیث روشن و مشخص است.

3- نویسنده نام صحابی فوق الذکر را در جای دیگری «عبدالله بن

یعفور» می نویسد (ص 100) و در صفحه ی 103 با استناد به روایت صفحه ی 100 «أبو یعفور» می نگارد!!

4 - «ضُرَيْسُ كِنَاسِي» از اصحاب امام صادق علیه السلام را «ضريس كناني» نوشته است. (ص 106)

### نویسنده نام ائمه عليهم السلام را نیز نمی داند!!

از تمام این مطالب مضحک تر و عجیب تر این است که نویسنده ی مدعی اجتهاد، نام ائمه عليهم السلام را نیز نمی داند و بعضاً کنیه ها را اشتباه به کار می برد. از جمله:

1 - در صفحه ی 49 می نویسد: «رأى امير المؤمنين عليه السلام» و آن گاه حدیثی را از زبان آن حضرت می آورد؛ در حالی که روایت مذکور در این صفحه از «امام ابوالحسن علیه السلام» نقل شده است. آشنایان با حدیث می دانند این کنیه به طور مطلق در روایات درباره ی «امام هفتم حضرت موسای کاظم علیه السلام»<sup>(1)</sup> است؛ نه «حضرت امیر مؤمنان علیه السلام». این خود مصداق بارزی از میزان ارزش درجه ی اجتهاد و مدرک دکترای

ص: 103

---

1- کنیه ی ابوالحسن، کنیه ی مشترک بین حضرت امیر مؤمنان علیه السلام، امام کاظم علیه السلام، امام رضا علیه السلام و امام هادی علیه السلام است، اما در روایات، مقصود امام کاظم علیه السلام است و اگر مقصود امام رضا علیه السلام باشد، «ابوالحسن الثانی» گفته می شود و اگر امام هادی علیه السلام مورد نظر باشد، «ابوالحسن الثالث» بیان می گردد. کنیه ی مشهور حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در روایات «ابوالحسنین» است: علم الحدیث، کاظم مدیر شانه چی اصص 165 - 166.

2- در صفحه 70، زیر عنوان توهین به امام صادق علیه السلام می نویسد:

هشام بن حکم و حمّاد از «زراره» جمله ای نقل می کنند که...

آن گاه به عنوان توضیح نوشته است: - منظور امام صادق علیه السلام است - در حالی که در حدیث فوق منظور امام باقر علیه السلام است و نه امام صادق علیه السلام. (1)

3- در صفحه ی 97 در ذیل عنوان «رأی امام رضا علیه السلام» می نویسد: «علی بن یقظین از امام رضا علیه السلام ... پرسید» در حالی که مقصود راوی از «أبا الحسن علیه السلام» امام هفتم، امام موسی کاظم علیه السلام می باشد و نه امام هشتم علیه السلام.

نویسنده ای که از علم رجال تا به این حدّ بی اطلاع است که حتّی نام امامان شیعه علیهم السلام را که - 12 تن بیش نیستند - تشخیص نمی دهد، چگونه مدعی همکاری در تألیف کتاب رجالی آقای خویی است که بیش از پانزده هزار تن از راویان و محدّثان را مورد بررسی قرار داده است؟

## ادعای مرجعیّت و آیت الله عظمایی

در کتاب، ادعا شده است که نویسنده در حال حاضر زنده است و

ص: 104

---

1- در حدیث نام ابوجعفر علیه السلام آمده است که مقصود امام باقر علیه السلام است اما نویسنده این مطلب را در ذیل عنوان «توهین به امام صادق علیه السلام» آورده است!



قبل از سال 1373 هجری قمری (سال وفات مرحوم علامه ی کاشف الغطاء) از ایشان اجازه ی اجتهاد گرفته است. این نشان می دهد که نویسنده ی مجهول کتاب، حداقل پنجاه سال است اجازه ی اجتهاد دارد و در حوزه ی نجف با فقه شیعه آشنایی کامل پیدا کرده است. با این همه نویسنده ی مجتهد نیم قرن ادعا می کند:

1 - قبله ی شیعیان از کعبه به کوفه منتقل خواهد شد!! (ص 175)

2 - ادعا می کند گوشت الاغ حرام است! در حالی که هیچ فقیه معتبری در شیعه (و حتی عالم سنی) گوشت الاغ را حرام نمی داند؛ بلکه خوردن آن را مکروه می داند. (ص 91)

3 - ادعا می کند شیعیان سنی را نجس می دانند در حالی که در حوزه نجف - که مرکز فقهی تشیع است - هیچ یک از بزرگوارانی که وی مدعی ملاقات با ایشان است، چنین حکمی نداده است. (ص 142 و 143)

4 - ادعا می کند از مرحوم کاشف الغطاء اجازه ی اجتهاد گرفته است؛ اما وی را «سید» خطاب می کند؛ در حالی که مرحوم کاشف الغطاء سید نبوده است. (ص 31)

5 - ادعا می کند در درس «اصول کافی» مرحوم آقای خوبی در نجف، شرکت داشته است؛ در حالی که هرگز ایشان چنین درسی را

ص: 105

6 - ادعا می کند کتاب های شیعیان صیغه با زن شوهردار و صیغه با دختر باکره بدون اذن و آگاهی ولی را جایز می دانند؛ در حالی که در فقه شیعه چنین مطلبی وجود ندارد! (ص 89)

7 - ادعا می کند عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندان او، عقیل برادر امیر مؤمنان علیه السلام و جعفر برادر امام حسن عسکری علیه السلام از اهل بیت پیامبرند؛ در حالی که این ادعا، ادعای عامّه است و شیعیان، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را حضرت امیر مؤمنان علیه السلام، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، امام حسن مجتبی علیه السلام، امام حسین علیه السلام و نه فرزند ایشان علیهم السلام می دانند.

8 - ادعا می کند پنجاه سال در حوزه ی نجف فقیه بوده است؛ اما معنای لغات ساده ی عربی در برخی روایات را نمی فهمد (مانند روایات صفحات 62، 67، 68، 73، 175، 178، 181، ...) که همگی در جای خود مورد بررسی قرار گرفت. (2)

9 - اشاره شد که نویسنده خود را سی سال کوچکتر از مرحوم احمد صافی نجفی می داند (3) و با توجه به این که ولادت مرحوم احمد صافی نجفی سال 1314 هجری قمری است، باید نویسنده متولد

ص: 106

- 
- 1- برای توضیح بیشتر به قسمت بررسی ملاقات های حضوری در همین بخش مراجعه کنید.
  - 2- برای بررسی بیشتر به قسمت ترجمه های اشتباه نویسنده در بخش دوم همین کتاب مراجعه کنید.
  - 3- به صفحه ی 95 همین کتاب مراجعه کنید.

سال 1344 هجری قمری باشد. از طرف دیگر سال وفات مرحوم کاشف الغطاء 1373 هجری قمری است که این نشان می دهد، نویسنده ی کتاب که مدعی اجازه ی اجتهاد از مرحوم کاشف الغطاء است، باید در سنی کمتر از 28 سالگی به درجه ی اجتهاد رسیده باشد که این امر در زمان حاضر بسیار نادر و بلکه محال است.

در صورت صحّت اخذ اجتهاد، چنین کسی باید در نجف و بلکه در سراسر عراق زیانزد خاصّ و عام باشد؛ در حالی که در میان علمای ساکن عراق، کسی که متولد کربلا بوده و ساکن نجف شده باشد و چنین صفتی داشته باشد، نیست.

10 - نویسنده، نام ائمه علیهم السلام را نمی داند، اصحاب ایشان را نمی شناسد، از کتب فقهی، اصولی، رجالی،... بی اطلاع است و نام این کتاب ها را به اشتباه می آورد،... آیا به راستی نویسنده اجازه ی اجتهاد دارد و یا...؟!

### **نویسنده پرورش یافته ی محیط سنی است**

برخی از مطالب و مدارک که از خود نویسنده منشأ گرفته است به روشنی نشان می دهد که وی نه تنها در محیط شیعه نبوده است؛ بلکه پرورش یافته در فرهنگ سنی است.

1 - او در چند جا از «صحاح چهارگانه» یا «صحاح هشتگانه» نام

می برد(1) و مقصود او کتب اربعه ی شیعه یعنی چهار کتاب کافی، تهذیب، استبصار و من لایحضره الفقیه است که گاهی چهار کتاب مهم روایی دیگر مانند بحار الانوار، وسائل الشیعه،... را نیز به آن اضافه می کنند. این کتاب ها همگی به ویژه چهار کتاب اول از اهمیت ویژه ای نزد علمای شیعه برخوردار است؛ اما در فرهنگ شیعه به هیچ وجه نام «صحیح» بر این کتاب ها نگذاشته اند. تنها کتب اصلی و مشهور اهل سنت مانند «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» این گونه نامیده می شوند و این به روشنی بر بی اطلاعی نویسنده از فرهنگ شیعه و پرورده شدن او در محیط سنتی دلالت می کند.

2- او یکی از بزرگان شیعه را «شیطان طاق» می نامد؛ در حالی که شیعیان به او «مؤمن طاق» می گویند و لقب «شیطان طاق» در فرهنگ تسنن به او گفته می شود و نویسنده ناخواسته اصطلاح سنتی ها را به کار می برد تا مصداق ضرب المثل «دروغگو کم حافظه است» باشد. (ص 157)

3- مؤلف در اصل کتابش که به زبان عربی است، برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام از عبارات «رضی الله عنه»، «رضی الله

ص: 108

---

1- مانند صفحات 155، 157 و 164. جالب آن که مترجم در بسیاری از موارد در ترجمه ی کتاب به زبان فارسی این مسأله را تصحیح کرده و به جای «صحیح» از کلمات «کتب روایی» یا «روایات» استفاده کرده است ولی در این چند مورد فراموش می کند که اشتباه های نویسنده را تصحیح نماید که همین موضوع چهره ی نویسنده ی وهابی کتاب را آشکار می سازد.

«عنهما»... استفاده کرده است که مختص فرهنگ سنّی است. جالب آن که مترجم نه تنها این عبارات را تغییر داده و به صورت «علیه السلام» و «علیهما السلام» درآورده، بلکه در صفحه ی 25 چنین توجیه می کند: «اصطلاح (رضی الله عنه) که در روایات آمده است، چون که امروز در جامعه ی تشیع اصطلاح (علیه السلام) معروف است لذا مترجم همین اصطلاح را ترجیح داده است.»

معلوم نیست در کدام روایت از کتب شیعه برای امامان معصوم علیهم السلام اصطلاح «رضی الله عنه» آمده است که نویسنده این گونه نقل کرده است تا مترجم به جای آن اصطلاح «علیه السلام» را ترجیح دهد. این توجیه نشان می دهد مترجم وهابی کتاب از مؤلف مدعی تشیع به فرهنگ شیعه آشناتر است!!

4- در متن عربی کتاب، در موارد متعددی، نویسنده در مقابل نام رسول خدا صلی الله علیه و آله به جای همین جمله ی معترضه ی دعایی - که به سخن خود آن حضرت مستند است و آشنای فرهنگ شیعیان است - عبارت «صلی الله علیه و سلم» را - که عادت شماری از مسلمانان غیر شیعی است - می آورد. (1) البته باز هم لطف مترجم شامل حال نویسنده می شود و تمامی عبارات را تصحیح می کند.

5- او از سیادت یا عدم سیادت بزرگان نجف، عراق و علمای

ص: 109

---

1- نویسنده در اصل کتاب که به زبان عربی است، این عبارت را حتّی به صورت «صلی الله علیه و سلم و آله» ذکر کرده که نشان می دهد با فرهنگ شیعه کمترین آشنایی را ندارد.

شیعه بی اطلاع است و این نشان می دهد که بر خلاف آن چه وانمود کرده است وی در محیط شیعیان عراق رشد نکرده است.

6 - وی گمان می کند با غیبت امام زمان علیه السلام سلسله ی امامت منقطع می شود و در صفحه ی 119 می نویسد: «پس از انقطاع سلسله ی امامیه و غیبت امام زمان...» در حالی که هر کودکی که در فرهنگ شیعه پرورش یافته، وجود ولی عصر علیه السلام را استمرار سلسله ی امامت در دوران غیبت می داند.

## بررسی برخی ملاقات های نویسنده با علما

### اشاره

ملاقات هایی حضوری از نویسنده، در قسمت های مختلف کتاب ادعا شده است و نویسنده با بیان این مطالب، سعی دارد القا کند که در نجف زندگی می کند. دریغ که هیچ یک از کسانی که وی آن ها را ملاقات کرده زنده نیستند تا صحت و سقم این ملاقات ها و محتوای آن ها را بیان کنند! هم چنین در هیچ ملاقاتی، همراه عالم بزرگ شیعه و نویسنده ی مزبور نفر سومی وجود نداشته است تا بر صدق گفتار وی شهادت دهد!

### 1 - ادعای ملاقات با مرحوم کاشف الغطاء

نویسنده ادعا می کند:

... پدرم مرا به حوزه فرستاد تا از محضر علماء و مراجع عالیقدری

ص: 110

هم چون امام سید محمد حسین آل کاشف الغطاء و دیگران کسب فیض نمایم... ص (29)

نویسنده ی مجهول کتاب، در همین یک جمله، نشان می دهد که از راست گویی به چه میزان بهره مند است؛ چرا که مرحوم علامه ی کاشف الغطاء سید نبودند؛ هر کس - حتی کودکانی که آن مرحوم را دیده باشند - عمامه ی سفید آن بزرگوار را دلیل سید نبودن ایشان می دانند. حال نویسنده - که حتی مدعی است اجازه ی اجتهاد را از ایشان گرفته است و آن بزرگوار را استاد خود می داند - چگونه بر این مطلب واقف نیست؟!

عجیب این است که در تمامی این ملاقات ها که با بزرگان صورت گرفته و در صفحات 30، 40 و 41، 58، 67، 70 و 71، 76، 83 و 84 و 85، 91، 100، 123 و 124، 127، 134 و 135، 146 و 147، 172، 174 و 178 آمده است، آن چه خود نمایی می کند سوءالات به ظاهر مهمّ نویسنده و پاسخ های سبک و بی محتوای بزرگوارانی است که نویسنده ادعای ملاقات با آنان را دارد. وی تلاش کرده است نشان دهد این پاسخ ها به قدری ضعیف است که اصولاً نام پاسخ را هم ندارند و تنها توجیهی بیش نیستند.

## 2 - ادعای ملاقات با مرحوم آقای خوبی (1)

وی در صفحه ی 70 و 71 کتاب خود ادعا می کند که:

ص: 111

«یکی از همکاران مرحوم آقای خوبی در تألیف کتاب بزرگش «معجم رجال الشیعه» [!] بوده است.»

همان طور که اشاره شد، نام این کتاب «معجم رجال الحدیث» است که نویسنده نام آن را اشتباه یاد کرده است!!

از طرف دیگر، وی مدّعی است در این همکاری:

«روایات را از میان کتابها جمع آوری می کرده»

در حالی که «معجم رجال الحدیث» کتاب روایی نیست تا نیاز باشد روایات جمع آوری شود بلکه درباره ی راویان حدیث است!!

از جانب دیگر در چاپ اول کتاب «معجم رجال الحدیث» نام یازده همکار آقای خوبی آمده است که همگی شناخته شده اند و در میان آن ها هیچ فرد عراقی متولد کربلا و ساکن نجف که هنوز هم زنده باشد، وجود ندارد. این خود دلیل دیگری بر راست گویی های نویسنده محترم است. (1)

ص: 112

---

1- نام این همکاران چنین است: 1 - شیخ محمّد مظفری (ایرانی، متولد قزوین، نزدیک به سی سال قبل فوت کرده است) 2 - شیخ حیدر علی هاشمیان (اصفهانی، در زندان صدام کشته شد). 3 - شیخ یحیی اراکی (ایرانی، فوت کرده است) 4 - سید مرتضی نخبجوانی (فوت کرده است) 5 - سید عبدالعزیز طباطبایی (ایرانی، فوت کرده است) 6 - سید جواد گلپایگانی (ایرانی، سال ها قبل در حادثه ی رانندگی فوت کرده است) 7 - شیخ محمد کاظم خوانساری (ایرانی، ساکن قم) 8 - شیخ فخرالدین زنجانی (ایرانی است) 9 - شیخ محمّد تبریزی (ایرانی است) 10 - شیخ غلامرضا رحمانی (مدّت هاست که ساکن ایران است) 11 - سید مرتضی حکمی (دزفولی، داماد آقای خوبی، سال 1424 ق فوت کرده است).



نویسنده در همین ملاقات ادعا می کند مرحوم آقای خوئی مانند علمای هزار سال اخیر شیعه، روایتی از رجال کثی را دیده اند، اما به آن پاسخ نداده اند؛ در حالی که در همان کتابی که وی مدعی همکاری در تألیف آن است، نزدیک به 42 صفحه به پاسخ سؤال نویسنده و امثال وی آمده است و باز هم مؤلف از این مطلب آگاهی ندارد.

### 3- ادعای ملاقات با مرحوم آقای خوئی (2)

از موارد دیگری که نشان می دهد نویسنده اصلاً در نجف نبوده و احیاناً در یکی از مراکز وهابیت به ایجاد تفرقه بین مسلمانان و خدمت به امثال خود مشغول بوده است، مطالبی است که خود وی در کتاب خویش آورده است.

او ادعا می کند:

باری با چند نفر از دوستان طلبه خدمت امام خوئی اصول کافی می خواندیم (ص 58)

باید دانست که اصولاً چنین درسی در حوزه های علمیه وجود ندارد و کسانی که به مرحوم آقای خوئی نزدیک بوده اند، اذعان می کنند ایشان چنین درسی نداشته اند.

نویسنده ی مدعی تشیع پنداشته است - همان گونه که در حوزه های علمیه ی سنّی صحیح بخاری خوانده و ختم می شود - در حوزه های شیعه نیز کتب روایی مانند اصول کافی خوانده می شود.

ص: 113

این نشان می دهد که از مراحل دروس حوزوی که عبارت اند از «مقدمات»، «سطح» و «خارج» کاملاً بی اطلاع است و نمی داند در هیچ کدام از مراحل فوق درسی به نام «ختم اصول کافی» وجود ندارد.

#### 4 - ادعای ملاقات با مرحوم آقای خویی (3)

ملاقات دیگری که نویسنده مدعی است با آقای خوییداشته است، داستانی است که در صفحات 83 تا 85 در ذیل عنوان «قسم خوردم» آمده است. او ماجرا را چنین آغاز می کند:

باری در دفتر آقای خوئی خدمت ایشان نشسته بودم، که دو جوان که گویا با هم اختلافی داشتند و قرار شده بود آقای خوئی را داور قرار دهند وارد دفتر شدند،...

از دلایل عدم صحّت داستان، این است که آقای خویی در نجف اشرف، دفتری نداشتند تا مردم به آن جا رفته، طرح دعاوی کنند یا سوالات فقهی مطرح کنند. آن مرجع بزرگ از مهمانان خود در منزلش - که ابتدا در محله ی «عماره» در نجف اشرف واقع بود و سپس به محله ی «مِشراق» منتقل شد - پذیرایی می فرمودند و این در میان اهالی نجف و حتی شهرهای اطراف آن مشهور و روشن است.

این نیز به روشنی نشان می دهد، نویسنده ی ناشناس کتاب، نه تنها آقای خویی را ندیده، بلکه شاید پایش به نجف اشرف نیز نرسیده

## 5 - ادعای ملاقات با امام خمینی

نویسنده در زیر عنوان «رای امام خمینی»: چنین می نویسد:

لازم میدانم که قول امام راحل آیه الله العظمی امام خمینی (ره) را در این جا ذکر کنم، ایشان طی سخنرانی های فراوانی که سال 1389 ق در حوزه علمیه نجف در جمع اساتید و طلبه [ها] که بنده نیز افتخار شرکت در آنها را داشتم ایراد فرمودند و سپس آنها را به شکل کتابی نیز با نام حکومت اسلامی (یا ولایت فقیه) منتشر کردند...» (ص 123)

وی که مدعی حضور در این مجالس است و «افتخار شرکت در آن ها را داشته» آیا نمی داند که بحث حکومت اسلامی یا ولایت فقیه، در درس مکاسب امام خمینی مطرح شده است و نه سخنرانی های فراوان؟! آیا او فرق درس حضوری با یک سخنرانی را - که برای هر روستایی کم سواد نیز مشخص است - نمی داند؟ آن گاه ادعای حضور در آن مجلس را هم می کند؟!

ص: 115



اشاره

ناآگاهی نویسنده از معتقدات تاریخی و فرهنگ شیعه

کدام ارتداد؟

ماجرای افک

شیعه، امامی به نام اسماعیل ندارد.

امامت امیر مؤمنان علیه السلام الاهی است، نه سبایی

وقایع پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و حکایت سقیفه

1 - بیعت اکراهی امیر مؤمنان علیه السلام

2 - استغاثه ی حضرت زهرا علیها السلام

ادعای «چاق شدن کافی»

تهمت به شیخ طوسی و کتاب های وی

ناآگاهی نویسنده از فرهنگ غنی شیعه

ص: 117



تاریخ، آینه‌ی ملت‌هاست تا با دیدن آن، رفتار و کردار خویش را اصلاح کنند و تجربه شده را دوباره نیازمایند و ارزش عمر و سرمایه‌ی خویش را نگه دارند.

نویسندگان و مترجمانی که به تاریخ استناد می‌کنند باید به عبرت‌آموزی تاریخ توجه داشته باشند تا خوانندگان خویش را آگاه سازند و جامعه‌ی انسانی را با تلاش به تفکر در تاریخ، بالندگی و شعور بخشند.

از سوی دیگر، برخی ناآگاهان از تاریخ سراسر کوشش و تلاش تشیع، امامان و علمای شیعه و پیروان اهل بیت علیهم السلام را به بی‌خردی متهم می‌کنند. اگر این اتهام از سر جهالت نباشد، جز عناد و عداوت هیچ نیست؛ چرا که تشیع با نابخردی‌های ادعا شده هیچ نسبتی ندارد و فرهنگ گهربار آن، به لطف ائمه علیهم السلام حتی در دوران غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام، تاریخی سراسر مبارزه در راه حق را سپری کرده است و می‌کند.

به نظر می‌رسد نویسنده‌ی کتاب و مترجم آن، از تاریخ مسلمانان و به خصوص تاریخ شیعیان هیچ نمی‌دانند و نویسنده - با این که خود را شیعه معرفی می‌کند - از ساده‌ترین واقعیّت‌های تاریخ تشیع بی‌اطلاع است. در این بخش به مواردی از ناآگاهی او نسبت به معتقدات تاریخی شیعه و فرهنگ شیعیان اشاره می‌شود:

### کدام ارتداد؟

مترجم ادعا می‌کند بعضی قبائل عرب پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله با امتناع از پرداخت زکات، اعلان ارتداد کردند. (ص 10)

این مطلب، ادعایی بیش نیست و شیعیان آن را به گونه‌ای دیگر نقل می‌کنند که با تحلیل خردمندانه سازگارتر است.

حقیقت ماجرا این است که با توجه به اعلان عمومی و امر رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم، بسیاری از قبائل عرب در اطراف مدینه و دور از پای تخت منتظر بودند تا جانشین به حقّ رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جمع آوری زکات نماینده بفرستند؛ اما زمانی که متوجه شدند در معرکه‌ی سقیفه، مسیر خلافت تغییر یافته است، از پرداخت زکات به نماینده‌ی خلیفه امتناع کردند.

سپاهیان خلیفه به آنان تهمت ارتداد زدند و متأسفانه بسیاری از آنان را از دم تیغ گذراندند. از حوادث تکان‌دهنده‌ی این ماجرا،

ص: 120



کشته شدن مالک بن نُویره، به دست فرمانده ی سپاه است؛ به گزارش تاریخ، خالد بن ولید برای تصاحب همسر جوان مالک بدون نگه داشتن زمان شرعی عِدّه، همان شب به کام جویی پرداخت و با کمال تأسف و علی رغم اعتراض فراوان برخی از صحابه، مورد عفو ابوبکر نیز قرار گرفت تا قبائل مرتد!! دیگر را سرکوب کند و جهت رتق و فتق امور خلافت زکات حلال!! جمع آوری کند. (1)

## ماجرای افک

نویسنده و مترجم ماجرای افک را که در تاریخ شیعه کاملاً روشن است، از مدارک و تاریخ اهل تسنن نقل می کنند. (2) (صص 20 - 21 و 150) و همین مطلب از چهره ی این نویسنده که مدعی تشیع است نقاب برمی دارد.

شیعه مدعی است ماجرای افک تهمت بود که به یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی «ماریه ی قبطیه» - که از زنان مؤمن و با

تقوا بود - زده شد؛ در حالی که گروهی از نویسندگان سنی اصرار دارند همسر متهم شده را «عایشه» معرفی کنند. نویسنده و مترجم «اهل

ص: 121

---

1- تاریخ العرب و الاسلام، دکتر سهیل زگار / ص 71؛ بدایه المجتهد ابن رشد / ج 1 / ص 25؛ عبقریه الصدیق عقّاد / صص 124 - 125: همگی از نویسندگان اهل تسنن.

2- برای توضیح بیشتر به کتابهای تفسیری شیعه از جمله البرهان، ذیل آیه ی 11 سوره ی نور مراجعه کنید.

بیت از خود دفاع می کنند» نیز با تاکید بر این مطلب نه تنها نشان می دهند از فرهنگ شیعه بی اطلاع اند؛ بلکه مذهب اصلی خود را نیز نا خواسته مشخص می کنند.

### شیعه، امامی به نام اسماعیل ندارد

مترجم ادعا می کند امام صادق علیه السلام، اسماعیل را به امامت برگزیدند و نه امام کاظم علیه السلام را!! (ص 21) این سخن نیز مانند بسیاری از مطالب کتاب، مدرکی ندارد تا مورد بررسی قرار گیرد.

او فکر می کند که امامان شیعه مانند نظام خلافت، برگزیده ی خلیفه ی قبلی اند؛ غافل از این که در فرهنگ شیعه، امامت امری الاهی است و امامان دوازده گانه همگی از جانب خدا منصوب شده اند و پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را یک به یک معرفی فرموده و از آمدنشان خبر داده است، چنان که امام صادق علیه السلام نیز چنین فرمودند:

«امام پس از من فرزندم موسی است و آن خلیفه ی خدایی که آمدنش را آرزو می کنند و به انتظارش نشسته اند فرزند حسن فرزند علی فرزند محمد فرزند علی فرزند موسی است.»<sup>(1)</sup>

### امامت امیر مؤمنان علیه السلام الاهی است، نه سبایی

نویسنده ی کتاب ادعا می کند:

ابن سبا اولین کسی بود که از امامت امیرالمؤمنین علیه السلام سخن گفت

و در ادامه اضافه می کند:

او اولین کسی بود که مدعی شد امیرالمؤمنین وصی پیامبر است. (ص 45)

ص: 122

عجیب است که نویسندگان در تحقیقات خود، که در کتاب پیوسته به آن‌ها اشاره می‌کنند، هیچ‌گاه حدیث غدیر خم را ندیده و از احادیث منزلت، ثقلین، سفینه ی نوح، یوم الدار... آگاهی ندارد و آیات ولایت (1)، اکمال (2)، تطهیر (3)... را - که بر وصایت و امامت و عصمت و ولایت امیر مؤمنان علیه السلام صراحت دارند - ندیده است.

در تمامی این آیات و روایات، مشخص است امرکننده به ولایت و امامت و وصایت حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام، خداوند و اولین گوینده ی آن رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

برای مستدل کردن بیشتر بحث، تنها به روایت «یوم الدار» اشاره می‌کنیم:

پیامبر صلی الله علیه و آله به امر خداوند، بنی هاشم را به مهمانی دعوت کردند تا رسالت خویش را به آنان ابلاغ فرمایند. پس از صرف غذا، پیامبر صلی الله علیه و آله به جمع حاضر از خویشاوندان فرمودند: «خداوند مرا به این رسالت برگزیده است تا او را به یکتایی و مرا به پیامبری بشناسید.» آن‌گاه افزودند: «کدام یک از شما مرا در این کار یاری می‌کند تا آن‌که برادر من، وصی من و خلیفه ی من در میان مردم باشد؟» تنها علی بن ابی طالب علیهما السلام - که در این زمان 13 تا 15 ساله بودند - برخاستند و

ص: 123

---

1- مائده / 55

2- مائده / 3

3- احزاب / 33

گفتند: «من - یا رسول الله - کمک کار شما در این راه خواهم بود.» این سؤال و جواب سه بار تکرار شد تا آن که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَيُكْمِمْ فَاذْعَبُوا لَهُ وَأَطِيعُوا» (1)

«به درستی که این جوان، برادر من، وصی من و خلیفه من در میان شماست. پس به سخنانش گوش کنید و اطاعتش کنید.»

ظاهر روایت فوق، به روشنی نادرستی سخن نویسنده را، حتی به استناد مدارک اهل تستن، نشان می دهد. نتیجه آن که امرکننده به وصایت و امامت امیر مؤمنان علیه السلام خداوند و اولین گوینده ی آن رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

واقعه ی «یوم الدار» در آغاز امر رسالت و 10 سال پیش از هجرت تحقق یافته است، حال چگونه نویسنده ادعا می کند: وصایت امیر مؤمنان علیه السلام، اولین بار توسط ابن سبا در حوالی سال 40 پس از هجرت (50 سال بعد از فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله !!) مطرح شده است؟!

### وقایع پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و حکایت سقیفه

#### اشاره

نویسنده ی کتاب در صفحات 61 و 63 به حوادث سقیفه از منظر اعتقادات و هابی زده ی خود نگاه می کند و به جای توجه به اصل ماجرا، فقط اعتراض می کند که چرا امیر مؤمنان علیه السلام را به زور به مسجد بردند!! و چرا حضرت زهرا علیها السلام در میان مردم داد و فریاد کرده است!! آن گاه نتیجه می گیرد این عبارات ساخته و پرداخته ی شیعیان است!

آیا دادخواهی حضرت صدیقه ی کبری علیها السلام برای احقاق حقّی الاهی آن هم در مکان مقدّسی مانند مسجد نبوی صلی الله علیه و آله، به تعبیر

ص: 124

---

1- تاریخ طبری / ج 3 / صص 1173 - 1172 و ج 2 / صص 321-319؛ تفسیر طبری ج 19 / صص 74 و 75؛ البدایه والنهایه / ج 3 / صص 39 - 40؛ مسند احمد حنبل / ج 2 / ص 352 حدیث 1371؛ تفسیر الدر المنثور / ج 5 / ص 97...

نویسنده «جر و بحث» و «در میان مردم فریاد کشیدن» است؟

آیا مؤلف، از وقایع پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بی اطلاع است؟ آیا «تحقیقات فراوان» نویسنده که بارها بر آن تأکید می کند، در این موضوع مهم و بسیار حسّاس تاریخی - که منشأ تمامی اختلافات تا به امروز است - در حدّ همین شبّهات بی محتوا و برداشتهای کم مایه خلاصه می شود؟

اگر شیعیان سازنده ی این روایات اند، پس مدارک زیر - که همگی از منابع اهل تسنّن است - چگونه قابل توجیه است:

### 1 - بیعت اکراهی امیر مؤمنان علیه السلام

مورّخ سنّی مذهب ابو محمّد عبداللّه بن مُسلم بن قُتیبّه ی دینوری (متوفای 276 ه. ق) در کتاب «الامامه و السیاسه» داستان تعیین خلیفه در سقیفه را چنین گزارش می دهد:

... سپس عمر برخاست و جماعت با او همراه شدند تا به در خانه ی فاطمه علیها السلام رسیدند و در را کوبیدند چون [حضرت فاطمه علیها السلام] صدایشان را شنید، با صدای بلند فریاد زد: پدرم! ای رسول خدا! بین که بعد تو از دست پور خطّاب و زاده ی بوّحافه چه کشیدیم!... سپس علی علیه السلام را خارج کردند و به سوی ابوبکر بردند و به او گفتند: بیعت کن. فرمود: اگر بیعت نکنم، چه می کنید؟

ص: 125

گفتند: به خدایی که جز او نیست تو را گردن خواهیم زد. علی علیه السلام به کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و در حالی که می گریست، فریاد برآورد: «يا ابنَ أُمِّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَصَدَّ عَفَوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي (1): ای پسر مادرم، به درستی که این قوم مرا خوار و زبون کردند و می خواستند مرا به قتل برسانند.» (2)

## 2 - استغاثه ی حضرت زهرا علیها السلام

عالم سنّی، ابوبکر جوهری (متوفای 323 ه. ق) در کتاب خویش «السقیفه والفدک» چنین حکایت می کند:

عمر [به خانه ی حضرت زهرا علیها السلام] داخل شد. پس به علی علیه السلام گفت: بلند شو و بیعت کن. [امیر مؤمنان علیه السلام] امتناع کرد. [آنان] دست او را گرفتند و به شدیدترین صورت بیرون کشیدند. مردمان نگاه می کردند... چون [حضرت] فاطمه علیها السلام این صحنه را دید، فریاد کشید.

ص: 126

---

1- اعراف / 150

2- الامامه والسیاسه / صص 17-20 و هم چنین واقدی (متوفای 207ق) در کتاب «الردّه» / صص 46 - 47؛ احمد بن اعثم کوفی (متوفای 314ق) در الفتوح / ج 1 / صص 13 - 14؛ ابوبکر جوهری (متوفای 323ق) در السقیفه والفدک؛ شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید معتزلی / ج 6 / صص 11 - 12، .... (همگی از مدارک اهل تسنن است.)

زنان هاشمی دور ایشان اجتماع کردند. آن گاه خارج شد و در کنار در خانه ایستاده و فریاد برآورد: «ای ابوبکر! چه زود بر اهل بیت رسول خدا جفا کردی.» پس افزود: «به خدا سوگند، تا زمانی که خدا را ملاقات کنم با عمر سخن نخواهم گفت.»<sup>(1)</sup>

همین مدرک مختصر، کافی است که پایه‌ی درستی سخن نویسنده در جعلی خواندن این وقایع را روشن سازد!

### ادعای «چاق شدن کافی»

مؤلف در صفحه‌ی 163 زیر عنوان «کافی چاق می شود» چنین می نویسد:

شیخ [!] ثقه سید [!] حسین بن سید حیدر کرکی عاملی متوفی 1076 قمری میفرماید: کتاب کافی پنجاه کتاب است که هر حدیث آن با سند متصل به ائمه علیهم السلام میرسد.

در حالی که ابو جعفر طوسی متوفی 460 قمری میفرماید [قمری می فرماید]: کتاب کافی سی کتاب است.

سپس در صفحه‌ی بعد نتیجه می گیرد:

از اقوال مذکور به روشنی مشخص میشود که حدود بیست کتاب

ص: 127

---

1- الامامه والسیاسه / ص 17-20 و شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید معتزلی / ج 6 / ص 48 - 49... (مدارک همگی مربوط به سنیان است.)

که هرکتاب چندین باب را دربرمیگیرد یعنی چیزی حدود چهل درصد کل کتاب طی قرن های پنجم تا یازدهم قمری به اصل کتاب کافی افزوده شده است!!

باطل بودن این سخن روشن است؛ چرا که اصول کافی، از کتاب هایی است که صحت آن به تواتر ثابت است و در کتابخانه های کشورهای اسلامی و غیر اسلامی از جمله کتابخانه های نجف اشرف، بغداد، مشهد مقدس (از جمله آستان قدس رضوی)، لندن، نیویورک و... نسخه هایی خطی از اصول کافی وجود دارد که حتی تاریخ برخی از نسخه های آن مربوط به هشتصد سال قبل است که همه ی آن ها مطابق اصول کافی امروزی اند.<sup>(1)</sup> وی که مدعی است در نجف اشرف تحصیل می کرده است، چگونه از وجود این نسخ خطی در کتابخانه های نجف بی اطلاع است؟

نویسنده ی مدعی اجتهاد، باید به جای کپی برداری از حرف های

ص: 128

---

1- نزدیک به 15 نسخه ی خطی از اصول کافی تنها در کتابخانه ی امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف وجود دارد. (ر.ک. الکلبینی و کتاب الکافی، نویسنده آقای هاشم حبیب العمیدی/ص 150) بروکلیمان در تاریخ ادب عربی بیش از هفده نسخه ی خطی از اصول کافی را در کتابخانه های برلین، اسکندریه، لیگره، هایدلبرگ، پاریس، لندن، کمبریج، منچستر، کلکته، قاهره و تهران معرفی می کند. (تاریخ الادب العربی اج 3/ص 329) نسخه ی کهنی از فروع کافی نوشته شده به سال 675 ق، در کتابخانه ی مدرسه ی نواب مشهد وجود دارد. (علم الحدیث، نویسنده کاظم مدیر شانه چی/ص 77)



دیگران، برای یک بار هم شده به دو کتابی که مدعی تناقض تعداد ابواب کافی بود مراجعه می کرد تا ببینند:

اولاً: تعداد کتاب ها (که امروزه به آن فصل یا بخش می گوئیم) در اصول کافی - که شیخ طوسی (متوفای 460) آورده است، همگی مطابق اصول کافی امروزی اند. پس تغییری در اصول کافی از هزار سال پیش تاکنون (1) داده نشده است.

ثانیا: اگر مرحوم کرکی کتاب (و فصل) «الوصایا و الفرائض» را - که از جمله ی کتاب ها و فصل های کافی است و شیخ طوسی آن را یک فصل و یک کتاب می داند - در شمارش به دو فصل «الوصایا» و «الفرائض» تفکیک کند، دلیل بر چاق شدن!! و اضافه شدن در اصل کتاب نیست.

قرآن شناسان و مفسران نیز در شمارش آیات الاهی، ارقام و اعداد متفاوتی نقل می کنند که بین 6200 تا 6236 آیه در نوسان است. این اختلاف نشانه ی تحریف و تغییر قرآن نیست، بلکه به نحوه ی شمارش آیات و سلیقه ی شخصی شمارش گر برمی گردد. (2)

ثالثاً: نسخه های خطی کتاب کافی، کذب بودن سخن مؤلف را نشان می دهد؛ چرا که فصل های اصول کافی و روایات این کتاب

ص: 129

---

1- شیخ طوسی در اثر مشهورش «الفهرست»، ذیل عنوان محمد بن یعقوب کلینی، عنوانی سی کتاب را به درستی آورده است.

2- ر.ک. تاریخ قرآن کریم، محمد باقر حجّتی اصص 70 - 73

مطابق نسخ خطی موجود در کتابخانه های دنیاست.

این مطلب، بر هر طلبه ی جوانی که در حوزه های علمیه مشغول تدریس است روشن است، حال چگونه نویسنده ی کتاب که خود را دکتر و مجتهد معرفی می کند به این مطلب واقف نیست، جای بسی شگفتی دارد. این نیز از مواردی است که نشان می دهد، نویسنده هیچ اطلاع تاریخی از فرهنگ شیعه ندارد.

### تهمت به شیخ طوسی و کتاب های وی

نویسنده با حمله به کتاب تهذیب - که از کتب اربعه ی فقهی است - بار دیگر بی اطلاعی خود را از تاریخ فقه و فرهنگ شیعه نشان می دهد، او در صفحه ی 164 می نویسد:

یکی دیگر از صحاح اربعه [!]... «تهذیب الاحکام» از شیخ طوسی... است. شمار روایاتی که اکنون در تهذیب است بنا بر گفته علما و محققین [محققین] ما حدود سیزده هزار و پانصد و نود (1390) [13590] حدیث است، در حالی که خود مؤلف کتاب - طوری که در عده الاصول است - میفرماید: روایات تهذیب چیزی بیش از پنج هزار (5000) حدیث است، پس چه کسی بیش از کل احادیث کتاب را به آن افزوده است؟!

نویسنده مدعی تشیع، بار دیگر کتب اربعه «چهار کتاب اصلی فقه شیعه» را با «صحاح سنی ها» اشتباه کرده و پنداشته است که شیعیان

ص: 130

مانند او و سنّیان دیگر، کتب اصلی خود را با عنوان «صحیح» می خوانند.

از جانب دیگر، با تغییر کلام شیخ طوسی، در صدد است نشان دهد که کتاب تهذیب، دچار دست برد شده و احادیثی به دروغ از زبان اهل بیت علیهم السلام در آن نوشته شده است، در حالی که اصل سخن شیخ طوسی چنین است:

«احادیث اختلافی که مخصوص به فقه است، در دو کتاب استبصار و تهذیب نقل کرده ام که بیش از 5000 حدیث است و اختلاف علمای شیعه را در عمل به آن آورده ام.»

معنای سخن این است که آن عالم بزرگ احادیثی را که در بحث های فقهی، اختلافی و به ظاهر متعارض بوده است، در دو کتاب جمع آوری کرده است و تعداد این احادیث مورد اختلاف حدود 5000 حدیث است؛ نه این که مجموعه ی همه ی احادیث کتاب 5000 باشد و این بر هر خواننده ای که کمترین آگاهی از نحوه ی عمل شیخ طوسی در کتاب استبصار و تهذیب داشته باشد، روشن است.

شیخ طوسی، ابتدا «تهذیب» را تألیف کرد و چون طیّ جمع آوری کتاب، برخی از روایات به ظاهر متعارض را دید، برای جمع بین این روایات، کتابی به نام «استبصار» تألیف کرد. لذا وجود احادیث مورد اختلاف در این دو کتاب امری عجیب نیست.

ص: 131

از طرف دیگر، احادیث این دو کتاب دارای شماره است؛ تهذیب 13590 حدیث و استبصار 5511 روایت دارد. (1)

این نیز نشان می دهد نویسنده ی کتاب، اشرافی به کتب اصیل و تاریخی شیعه ندارد.

از هر نویسنده ی منصفی انتظار می رود در نقل عبارات امانت را رعایت کند، تقطیع و تحریف نکند و برای مثال شیعیان را به حدیث سازی متهم ننماید؛ به خصوص نویسنده ی این کتاب که می گوید: «برای روشن شدن حق و برای حق جویان دست به قلم برده است.» او می نویسد:

مطمئنم که این کتاب من از سوی طالبان حق و عاشقان حقیقت... به گرمی استقبال خواهد شد، روی سخن ما نیز بیشتر با همین عده است و اما آقایانی که زندگی مرفه و موقعیت دلپذیری دارند... خمس و صیغه شان مرتب می رسد... طبیعی است اگر نخواهند گوش فرا دهند و مانند بر باطل را ترجیح دهند (صص 37 - 38)

ولی با کمال تأسف، نویسنده نه تنها سخن شیخ طوسی را تغییر می دهد، بلکه حتی مدرک سخن شیخ را بدون شماره ی صفحه می آورد تا دست بردن وی در سخن شیخ طوسی، برای خوانندگان به سهولت روشن نشود!

ص: 132

نویسنده‌ی محترم در ص 165 کتاب خویش، در جمله‌ای معترضه که با قبل و بعد نوشتار، بی‌ارتباط است، می‌نویسد:

از قرن پنجم تا یازدهم هیچ تألیف مهم‌ینداشته ایم [مهمی نداشته ایم]

جمله‌ی فوق‌نہ تنها دلیل دیگری بر بی‌خبری نویسنده از تاریخ تشیع است، بلکه نشان می‌دهد که مؤلف در صدد است به هر عنوان و با هر وسیله که در اختیار دارد، دشمن خود را بی‌ریشه و بی‌اعتبار نشان دهد.

اگر در قرون مذکور هیچ تألیف مهمی وجود ندارد، چرا نویسنده در فهرست منابع ناقص و پر از اشتباه و غلط خود - که در انتهای کتاب آورده است - به بیش از 14 مدرک از شیعیان که در قرون مذکور تألیف شده، استناد می‌کند؟<sup>(1)</sup>

ص: 133

- 
- 1- این منابع عبارتند از: 1 - احتجاج مرحوم طبرسی (متوفای حدود 560)؛ 2 - الجامع للشرایع، یحیی بن سعید حلّی (متوفای 690)؛
  - 3 - الصراط المستقیم، ابو محمد علی بن یونس بیاضی عاملی (متوفای 877)؛ 4 - تحریر الاحکام، علامه‌ی حلّی (متوفای 726)؛ 5 -
  - إعلام الوری، شیخ طبرسی (متوفای 548)؛ 6 - حل الاشکال، سید احمد بن طاووس (متوفای 673)؛ 7 - رجال، ابن داود حلّی (متولد
  - 647، تاریخ وفات دقیقاً مشخص نیست)؛ 8 - رجال، علامه‌ی حلّی، (متوفای 726)؛ 9 - شرایع الاسلام، جعفر بن حسن حلّی (متوفای
  - 676)؛ 10 - کشف الغمّه، علی بن عیسی اربلی (متوفای 692)؛ 11 - مسالک الافهام، شهید ثانی (شهادت 966)؛ 12 - مناقب آل ابی
  - طالب، ابن شهر آشوب (متوفای 588)؛ 13 - مشارق انوار الیقین، حافظ رجب برسی حلّی (قرن 8)؛ 14 - مجمع الفائدة والبرهان، مولا
  - احمد اردبیلی (متوفای 993) و ... که همگی در قرون تألیف شده‌اند که نویسنده مدعی است هیچ تألیف مهمی از شیعه وجود ندارد.

آيا به راستى نويسنده اى كه داراى درجه ى اجتهاد از حوزه ى نجف است، با كتب دانشمندان شيعى زير ناآشنا است؟ (در هر قرن تنها به تأليفات سه نفر از بزرگان شيعه اشاره شده است):

قرن ششم

1 - امين الاسلام شيخ طبرسى (وفات 548)، تأليفات: تفسير مجمع البيان (10 جلد)، جوامع الجامع، تفسير الكافى الشافى، إعلام الورى، عُدّه السفر و عمده الحضر، العمده فى أصول الدين و الفرائض والنوافل (فارسى)، شواهد، الآداب الدينيه للخزينه المعينيه...

2 - ابو نصر طبرسى فرزند شيخ طبرسى، تأليفات: مكارم الاخلاق، جامع الأخبار، محاسن الافعال،...

3 - ابن شهر آشوب (وفات 588)، تأليفات: مناقب آل ابى طالب، مثالب النواصب، المخزون المكنون فى عيون الفنون، الطرائق فى الحدود و الحقايق، مائده القاعده، المثال فى الأمثال، معالم العلماء، الحاوى، الأسباب النزول على مذهب آل الرسول، متشابه القرآن، الأوصاف، المنهاج،....

ص: 134

1 - رضی الدین علی بن موسی، مشهور به سید ابن طاووس (وفات 664)، تألیفات: اجازہ، الاقبال لصالح الأعمال، أمان الأخطار، جمال الأسبوع، الدرّوع الواقیہ، سعد السعد، الطرائف، كشف المحجّہ لثمره المهجه، المجتبی، محاسبه النفس، مصباح الشریعہ، الملاحم والفتن، اللہوف، مہج الدعوات، الیقین، غیاث سلطان الوری، ربیع الشیعہ، مصباح الزائر، إلزام النواصب،...

2 - جمال الدین احمد بن موسی برادر سید طاووس (وفات 673)، تألیفات: العین العبرہ فی غبن العترہ، بناء المقالہ الفاطمیہ، زہرہ الریاض، بشری المحققین، الملاذ، سہم السریع، شواہد القرآن، المسائل فی اصول الدین،...

3 - علامہ سی جلی (ولادت 648 - وفات 726)، تألیفات: منتهی المطلب، تلخیص المرام، تحریر الاحکام الشرعیہ، مختلف الشیعہ، استقصاء الاعتبار، مصابیح الأنوار، الدرّ والمرجان، نہج الوضاح، نہج الایمان فی تفسیر القرآن، القول الوجیز، كشف الحق، كشف الیقین فی الإمامہ، الألفین، منہاج الکرامہ، شرح التجرید، أنوار الملکوت، نہایہ الکلام، نہایہ الأصول، قواعد الأحکام، تذکرہ الفقہاء، خلاصہ الرجال، ایضاح الإشتباہ، تبصرہ الأحکام،...

1 - شهيد اول (شهادت 786)، تألیفات: ذكرى، دروس، قواعد، بیان، الفیه، نفلیه، نکت الارشاد والمزار، رساله الاجازات، لوامع، اربعین، لمعه ى دمشقیه، رساله ای در تفسیر الباقيات الصالحات، ...

2 - فخر المحققین پسر علامه ى حلّی (وفات 771)، تألیفات: شرح القواعد، شرح خطبه القواعد، الفخریه فی النبیّه، حاشیه الإرشاد، الکافیہ الوافیہ، شرح نهج المسترشدين، شرح مبادئ الأصول، شرح تهذیب الأصول...

3 - ابن مُعَیّہ (وفات 776)، تألیفات: نهایه الطالب فی نَسَبِ آلِ أبی طالب (12 جلد)، الثمره الظاهره (4 جلد)، الفلک المشحون، معرفه الرجال (2 جلد)، أخبار الأمم (21 جلد)، رساله الابتهاج، منهاج العمّال، ...

1 - ابن فهد حلّی (وفات 841)، تألیفات: کتاب المهذب، عدّه الداعی، المقتصر، الموجز الحاوی، شرح الألفیه، محرّر، التحصین، الدرّ الوحید فی التوحید، رساله اللّمعه الجلیّه، رساله فی معانی أفعال الصلاه، نُبذه الباغی، مصباح المبتدی، کفایه المحتاج فی مناسک الحاجّ، ...

2 - زین الدین ابو محمد علی بن یونس بیاضی (وفات 877)،



تأليفات: نجد الفلاح، زبده البيان، منحل الفلاح، المقام الأسنى، الكلمات النافعات، فاتح الكنوز المحروزة، الرسالة اليونسيه، الصراط المستقيم،...

3 - شيخ تقى الدين كفعمى (828 - 905)، تأليفات: البلد الامين، صدفوه الصفات، فروق اللغه، المنتقى فى العوذ والرقي، الحديقه الناظره، نهايه الإرب فى أمثال الأدب، النحله، فرج الكرب، الكوكب الدرّى، المصباح، قراضه النصير، الرسالة الواصحه، رساله فى وفيات العلماء...

قرن دهم

شهيد ثانى (شهادت 966)، تأليفات: الروضه البهيه، روض الجنان، المقاصد العليه، مسالك الافهام، البدايه، شرح البدايه، منيه المرید، مسکن الفواد، غنيه القاصدين، رساله فى ميراث الزوجه، رساله فى حكم صلاه الجمعه حال الغيبه، حاشيه فى قواعد الأحكام،...

محقق كركى (وفات 940)، تأليفات: جامع المقاصد (13 جلد)، رساله فى العصير العنبى، رساله فى العدالة، رساله فى المنع عن تقليد الميت، رساله فى صلاه وصوم المسافر، حاشيه فى «شرايع الاسلام» حاشيه فى «ذكرى الشيعة»، نفحات اللاهوت،...

شيخ حسن كركى فرزند محقق كركى، تأليفات: البلغه، رساله المنهاج القويم، مناقب أهل البيت عليهم السلام، عمدہ المقال،...

ص: 137

از نویسنده ای که عنوان کتاب خویش را دفاع از اهل بیت علیهم السلام نامیده است، انتظار حدّ اقلّ انصاف و صداقت - که شاخصه ی دوستان و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام است - می رود؛ امّا می بینیم، بی توجه به آرمان های ادّعایی، قلم بر کاغذ می ساید. جالب آن است که او در آغاز همین صفحه (صفحه ی 165) چنین نوشته است:

میتوان با قاطعیت گفت که دستهای پنهانی در کار بوده که با نام اسلام و در لباس دوستدار اهل بیت علیهم السلام مرتکب چنین خیانتهای شگفت انگیزی شده و چیزهایی را به نام اسلام در کتابهایمان درج کرده که اسلام از آن بیزار است.

آیا نویسنده هم در لباس دوستی اهل بیت علیهم السلام چنین نکرده است!؟

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

